



تحلیل محتوای روزنامه درة النجف و مجله الغری

◆ مهرداد ابراهیمی

تحلیل محتوای روزنامه درة النجف

اولین شماره روزنامه «درة النجف» در روز ۲۰ ربیع الاول سال ۱۳۲۸ قمری در شهر نجف منتشر شده است. این مجله ادامه مجله یا روزنامه الغری است با نام دیگری با همان مدیریت قبلی یعنی سید مسلم، یک روحانی مقیم نجف.

در این روزنامه، ابتدا مختصری از مطالب مطرح شده در باب اول روزنامه الغری ذکر می شود و توضیح داده شد که زندگی جمعی بشر نیازمند وجود قانون و انضباط است.

در این مطلب سپس اظهار تاسف و نگرانی می شود از اینکه حکومت قاجار در پی اخذ قرضی یک کرویر لیره ای از خارج است و با این کار می خواهد یا ۱۵ میلیون نفر ایرانی را بند وام دهندگان مسیحی کند. البته اضافه می کند این وام از بانک های خارجی، همان پول و ثروتی است که اعیان و اشراف مسلمان در آنجا سپرده گذاری کرده اند و این مسلمانان با این کار خود باعث عمرانی و آبادانی آن کشورها شده اند.

در بخش دیگری نیز این نکته اساسی را ذکر می کنند که ایرانیان به اروپایی ها اعتماد زیادی دارند و اگر یک نفر اروپایی به هر نقطه عالم اسلام سفر کند، مسلمانان او را با عنوان امین خود به حساب می آورند.

در ادامه از اعطای پست ها و مقامات حساس در ایران به اروپایی ها مسیحی اظهار تاسف می شود پس به مواردی از وقایع دوران صدر اسلام اشاره می کند و باز به رخداد های معاصر این بر می گردد

و از وقایع تلخی که رخ داده سخن می‌گوید.

اشاره‌ای هم که به وضع مسلمانان مقیم هندوستان می‌کند و چاپ قرآن در چاپخانه‌های هند را به باد انتقاد می‌گیرد و رفتار قاضی انگلیسی در نایب السلطنه هند را با بیان آگاه‌کننده‌ای شرح می‌دهد. اما متن این بخش از روزنامه درة النجف:

«چونکه برداشت سخن در باب اول از مجله الغری که بعرض مشترکین عظام رسید، در بیان این مطلب بود که تهران را با تدین ملازمه و مصاحبه دائمیه است و تفکیک بین این دو نشده و هرگز نخواهد شد و سوق کلام در این مجله مبارکه درة النجف هم نیز از روی همان برداشتی است که در آن مجله بعرض رسید، لهذا لابد و لاعلاجیم از اینکه مخلص کلام و حاصل آنچه که سابقاً معروض داشته‌ایم، در ابتدای این مجله مبارکه نیز تذکار نمائیم و یادآور مشترکین عظام کنیم تا رشته سخن را هم گسیخته نگردد و سوق کلام چنانکه باید و شاید صورت انتظام پذیرد و از مختصر تکراری که لابد منته [ضروری] است اعتذار می‌طلبیم

اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره / هو المسک ما کررته یتضرع

(خلاصه سخن گذشته) در طی دو مقدمه شرفه ثابت و مبیین شد که مقنن قانون کلی انتظام و میزان بند میزان صحیح اعتدال، برای هیات جامعه بشری، لابد بایست که صانع و خالق آنها بوده باشد و مجمل آنچه در این باب گفته شد؛

اما در مقدمه اولی؛ این بود که طبع بشری از بابت افتقار طبیعی و احتیاج فطری که در حوائج شخصیه به معاونت ابناء نوع خود دارد مجبور است که هر چند نفر از آنها در محلی اجماع نمایند و از عده حوائج برآیند و این اجتماع اگر به قانون تعدیل و عدل مقترن [نزدیک به هم] نباشد، هر آینه به هرج و مرج و افتراق منتهی شود و دوام نسل آنها به فنا و عمران عالم آنها به ویرانی تبدیل گردد. پس - وجود قانون از ضروریات و جودیه قامت انسانی است و هر چه که ضروری و لازمه وجود چیزی شد، البته از آن تخلف نکند و با هم موجود شوند، پس موجد کل جلت عظمت، بایست کتاب قانون هیات جامعه بشری را تدوین فرماید ولدی الخلقه و الایجاد به تربیتش پردازد تا آن که طبع بشر عالماً بقانونه الاجتماعی موجود شود.

و در مقدمه دوم؛ این بود که چنانکه احتیاج داشتن فطری و افتقار طبیعی بشری به هیات اعتدالیه اجتماع تقاضای قانون اعتدال کند، همان نحو هم طغیان فطری و تمرد طبیعی بشری از اطاعت قانون در او موجود است اقتضا کند که از طرف مقنن پس از جعل قانون جزاء، پلیسان مخفی و گماشتگان قانونی بر اجرا و اعمال قانون بگمارند که در همه حالات و حرکات افراد هیئت جامعه در خلوت و جلوت، خفا و ظهور بدون هوف و طمع و کسات و جلالت حاضر و ناظر باشند، پس از آن، همه مردم را از وجود قانون مجازات و نگاهبانی پلیس نهانی آگاه کنند تا که افراد هیئت جامعه،

از حقوق خود به حدود دیگری تعدی و تخطی نکنند و این معنی محض در ذات و واجب الوجود جل و علا است و از حیظه اقتدار کسی دیگر جز او بیرون است .

و توهم این رفت که چنانکه در ممالک متمدنه امروزه معمول است که اجرای قانون می نمایند در نظم هیئت جامعه کافی است که احتیاج به جعل قانون الهی نیست و جواب هم داده شد که قانون هیئت جامعه بر دو قسم : عبادی و سیاسی ، (اولی) که از نظارت در اجرای او از طریق عین جز ذات اقدس او تعالی و پلیسان غیبی او تصور نشود چنانکه معلوم گردید . (دومی) را هم دانستی که غایاتی که مترتب است برای حفظ اعراض و اموال و نفوس و مشروحات ثابت گردید که غایت اولی با وجود آن اوضاع و کیفیاتی که آن جاها معمول است در غایت هرج و مرج است و نظارت و محافظت در او به ترتیب معهود در آن جا باعث حفظ و حراست غایت مذکوره نگردد . و اما در آن دو غایت دیگر ، پس اگر چه به آن هرج و مرج نیست ، ولی به آن عدل و آسایش هم نخواهد بود که در پرده تستر و خفا و نبودن پلیس و ژاندارم سرفقت واقع نشود و قتل نفس نکند ، بدون اینکه رادع [مانع] و زاجر قلبی دینی داشته باشند ، پلیس هم که فهمید و مطلب نزد او علنی شد بواسطه رشوه سری کار را طور دیگر جلوه خواهد داد . پس نتیجه این شد که وجود قانون اجرا از جانب خدا پس از آن قانون مجازات با گماشتن حراس [نگهبان] نهانی از طرف مقنن و آگاه کردن مردم از مراتب مذکوره تا که همه بدانند فوت نمی شود از آنها چیزی در خلوت و جلوت [جلوه / آشکار] ، مگر اینکه حواس غیبی بر آن مطلع خواهند شد لازم و واجب است .

پس از فراغت از این مطلب ، چیزی که بایست متعرض [اعتراض کردن] شد ؛ آن است که هرگاه کسی و کالتا از جانب اجانب بر ما ایراد کند و اعمال مسلمین را در مقام شد [محکم کردن] و نقیض [مخالفت] بر ما عرضه دارد و بگوید : مسلمین که دارای این عقیده هستند و کمال عجیب را در دین و مذهب خود دارند و قانون اجرا و مجازات و حارس غیبی هر سه را معتقدند و جز دین خود می شمارند پس چرا اطمینان به یکدیگر ندارند و ابتدا به هم مامون نیستند به اندازه ای که ممالک خودشان از شدت فقر و پریشانی مستاصل است . و امروزه دولت عظیمه اسلامیة مثل ایران از برای یک کرور لیرا [لیره] در شرف آن است که حیات استقلال خود را رهن گذارد و به گردن سی کرور گوینده کلمه توحید طوق رقیت [بندگی] تثلیث [مسیحیان] بنهند .

در حالی که بانک های اجانب از ثروت های اعیان و اشراف مسلمانان مملو است ، ممالک خارجه از تجار مسلمین آباد و معمور و اگر که بخواهند به ازای یک کرور لیرا ده کرور ، نه به رسم اعانه ، بلکه به عنوان قرض بدهند و فرض کنند که خزانه دولت اسلامیة متبوعه خودشان که امروز به حکم قانون اساسی در تحت نظارت همه افراد ملت است ، به منزله یکی از بانک های لندن و برلن است میتواند .

یک نفر اروپایی در هر نقطه از ممالک اسلامی که باشند صندوق امانت آنجا می‌گردد. نمایندگان جانب در پایتخت اسلام [منظور تهران] ولی اوقات و وصی اموات میشوند. جواب البته از روی تامل اسف‌آمیزی به سوابق و لو احق ایام اسلام و مسلمین اگر التفات نمایی تصدیق خواهی نمود که مسلمین مادام که به قانون مقدس خود عالم و عامل بودند و فرد فرد از آنها حریت مطلقه تامه داشت که در مورد ظهور حرکت خلاف قانون از دیگری به حکم قانون، تنبیه و مخالفت او را بر او تسجیل کند.

به آن عده قلیله و آن وضع مختصر معموره عالم، حکمران و قطعات عمده کره را به سلطنت داشتند و وقتی که مفاد اتحاد و برابری و مساوات و برابری: (المومنی اخوه) و حکم محکم: «ان بالله یامر بالعدل و الاحسان و ینهی عن الفحشا و المنکر» فرمان قضا جریان: «اطلبوا العلم و لو بالعین و طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه» را از دست دادند و کمال شرف و سعادت خود را در پیمودن طریق نفاق و برتری دانستن بر هم و ظلم به یکدیگر و اشاعه منکرات و ترک تحصیل و تعلیم دانستند، از آن اوج بلند و ذروه سیادت به این حضيض [پایین / پستی] ذلت و نکبت [بیچارگی / سختی] رسیدند که امروزه می‌بینی، در هر محفلی از محافل عالم که قوم وحشی گویند؛ یعنی مسلمان، چون رشته سخن بدینجا کشید، خوب است قدری از وقایع صدر اسلام را قصه مانند ذکر نمائیم. پس از آن عطف توجهی به حالت کنونی مسلمانان و حس فعلی اسلام‌پرستی نموده، از روی شهادت وجدان تصدیق کنیم و از صمیم قلب به قرآن الهی ایمان و اذعان به حقیقت او نماییم که می‌فرماید: «ان الله لایغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم». در یکی از جنگ‌های مسلمین در حدود ایران، با ایرانیان، عربی در حال ضعف و ناتوانی با سلاح مختصری بر اسب لاغری سوار با یکی از شجاعان ایران طرف شده او را بکشت، به اردوی اسلام مراجعت نمود. [در اثنای رجوع]، [برادر مقتول به میدان آمده به مبارزت دعوتش نمود، [آن عرب] دعوت او را اجابت نموده برگشت. [.] خالد سپه‌سالار قشون [سپاه] از مطالعه [اطلاع / بررسی] حال عرب [فرد عرب] رقتش [= رفت = نرم / مهربانی] گرفت به احضارش حکم داد هنوز یافت. [خالد از او خواهش نمود که من به جای تو رفته با خصمت [خصم = دشمن] در اقم، چه تو با این حال ضعف و هزال [لاغری] با او مقاومت نکنی [.] شخص عرب از این خواهش خلا قانون [عرف] رئیس، حیرتش گرفت و یکی از مواد قانون اسلام را به او عرضه داشت که «لا ینثار فی الطاعه». خالد از این خواهش خلاف قانون خود خجل و منفعل شده، گفت: پس ساح مرا بگیر و برو. شخص عرب از این خواهش خلاف قانون رئیس [.]، حیرت بر حیرتش افزود، در کمال تندی و تغییر [خشم و تندی]، ماده دیگری از قانون اسلام را بدو القا نمود (اما الله حسبی). خالد در کمال خجلت و انفعال از مخالفت قانون، با حال معذرت‌اشتمالی [گرداگر گرفتن] او را امر به

رفتن نمود، عرب به مبارزت شتافت و کشته شد.

در غزه تبوک یک اردوی سی هزار نفری بدون آذوقه ماند یک دانه خرمای خشک را به دهان یکدیگر گذاشتند می مکیدند و جان می گرفتند.

کرارا اتفاق افتاد که یکی از افراد قشون از اردو عقب افتاده در آن رمل، زار، تشنگی بر او غلبه کرده به آبی می رسید به احتمال اینکه شاید رقیش از او تشنه تر آب را نخورد و با خود به اردو محل نمود. خلیفه سوم مقداری از بیت المال را به اجتهاد خود به خویشان مصرف نمود. [چون که این مطلب در نظر مسلمین غرابت داشت و با مساوات که از قواعد ضروریه اسلامیه است مخالف می نمود، لذا متحمل این، مطلب نشده از ممالک اسلامیه و کلابه دار الخلافه گسیل داشتند و در مقام گفت و گو بر آمدند، چنانکه در تواریخ مسطور است.

مختصر این است که یکی از مصنفین خارجه در تاریخ حدوث و تشکیل سلطنت اسلامیه می گوید: خلافت اسلامیه اساس او بر عدل و قسط و مساوات تامه در افراد مسلمین بود و حفظ این اساس موقوف به منوط بود به اشخاص عجیب و نفوسی غریب که دست طبیعت در یک زمان مقارن با هم تربیت نمود و بعد از انقضا آنها چشم عالم از دیدن اقران [نزدیکان] و امثال این گونه نفوس محروم ماند.

این وقایع نمونه ای از حالات اسلاف [پیشینیان] ما بود و مسلم است که هر ملتی بدین شیوه حرکت نماید، همین نتیجه را خواهد گرفت و اما حالات کنونی ما که اخلاف [جانشینان] باز ماندگان [ناخلف / نااهل / ناصالح] آن اسلافیم [.] این است که محسوس همگی است، یک نفر آدم لاطی زانی، شارب المخمر [مشروب خوار] که مجسمه اغراض [منافع] شخصیه است و اصلا از نوع خواهی بوئی به دماغ آن نرسیده، بر اغراض و اموال و نفوس یک قطعه عظیمه اسلامیه به استبداد شخصی خود سلطنت می کند و سی کروور [۱۵ میلیون نفر ایرانی] مسلمان را مثل گوسفند به مرتع شهوت رانی خود سوق می دهد تا به درجه ای که زن های محمدی [مسلمان] را به فواحش خانه های روسیه می فروشد.

یک نفر مسلمان در مقام اعتراض بر نیامد و نگفت که این نحو از سلطنت با اصول مقدسه اسلام که سهل است با کدام یک از قوانین ملل عالم موافق و مساعد است.

همین که جمعی از اسلام پرستان و وطن خواه، به حکم محکم رؤسای روحانی در مقام این برآمدند که لاجدی اراده سلطنت جائره [ظالم / ستمکار] او را به حدی محدود کنند و کردند. چون این تحدید [محدود کردن] با اغراض نفسانیه و مقاصد جنبیه کثیری ضدیت کامل داشت از هر طرف صدای و ادیناه و اشریعتاه، ما دین نمی خواهیم مشروطه نمی خواهیم بلند شد.

نواده آقاخان محلاتی که سر سلسله یکی از شعب اسماعیلیه [شیعه ۷ امامی] است و ما پس

از این، در یکی از جزوات این مجله عقاید آنها را بیان خواهیم نمود، از طرف دولت انگلیس بر هفتاد میلیون مسلمین هند رئیس است. سال گذشته در محکمه عدلیه بمبئی به مناسب ترافی که خویشان او با او داشتند، علی روس الشهاد انکار قرآن و مذهب اسلام نمود و خود را موسس مذهبی مستقل دانست، مادرش دعوی اثنی عشری بودن [شیعه ۱۲ امامی] کرد.

ولی گفت: پسر مرا کمتر از ائمه بعد از امام ششم نمی دانم و این صحبت به توسط جرائد نشریات [که در تمام هند منتشر شد، یک نفر از این هفتاد میلیون مسلمان هندی در مقام اعتراض بریامد که منکر قرآن و اسلام، ریاست مسلمین را دارا نخواهد بود. قرآن‌های مطبوع [چاپ شده] در هند همه در زیر دست بت پرست که به حکم محکم قرآن مشرک و نجس است طبع و نشر می شود، همه مسلمانان عالم هم می خرند و می خوانند.] چرا چون هندوی بت پرست ارزان گرفته اجیر [دستمزد بگیر] می شود و عمله مسلمان گران تر می گیرند.

لطیفه اینجاست که اغلب مدیران مطبوعه [چنانچه] آنجا قرآن‌های شخصی خودشان را که تلاوت می کنند و حرز [جای محکم / روی کاغذ نوشتن] می نمایند مطبوع [چاپ] ایران یا عثمانی است و از قرآن‌های خود اجتناب نمود با رطوبت به او دست نمی زنند. در حالی که اغلب جوانان هم دین و هموطن همین مدیران مطبوعه که از دست ظلم و جور [،] و وطن گفته و به آنجا هجرت نموده از شدت بیکاری همه پریشان و معطل و از روی لاعلاجی قبول کارهای زدل [پست] می نمایند.

سیدی با عمامه سیاه دست گدایی پیش هند و گبر دراز نموده هزار هزارها شرف جست و نسبت و دین و نوع خود را بر باد می دهد و همه می توانند از برای او کاری معین کنند و نمی کنند.] از آن طرف می برند که در کلیه مستعمرات اروپاییان از آسیا عموماً و هند خصوصاً اقمشه [= جمع قماش / خرده ریز چیزی / پارچه نخی] و اتمعه [جمع متاع / کالاها] که در دکان اروپاییان فروخته می شود نسبت به آنچه در دکان غیر آنها مخصوصاً مسلمان به فروش می رسد یک پرده اقل فرق دارد که اگر مسلمان یک کاسه را یک قران فروشد از اروپایی همان کاسه به یک تومان فروخته می شود [؛] آن هم به این وضع که مسلمان از بیست قران گرفته، پول به پول به تمام اسماء مقدسه الهیه و جمیع ارواح مکرم و کلیه کتب سماویه [آسمانی] قسم خورده و مبلغی عمر خود را عاطل و باطل ساخته تا بالاخره به یک قران می رسد، ولی اروپایی همان قیمت یک تومان را در کاغذی نوشته به کاسه آویخته [.] منتهی اگر حرفی بزند ترجمه همان نوشته را کند و بس [؛] با این تفاوت فاحش کمتر دیده شده که یک اروپایی از آسیایی مسلمان چیزی بخرد و صریحاً می گویند این هم زاد و وطن ما که از اقصی [دورترین] نقطه مغرب به شرق آمده و به اطمینان ما دکان باز نموده، اگر ما از عرق ملیت و عصب قومیت بدین [= به دین] ملاحظات اغماض کنیم قطع نظر از اینکه این بیچاره به گدایی ملجا [پناهگاه] خواهد شد. معلوم می شود که این عروۃ الوثقی ملیتی و حبل المتین قومیت

زادرازی مقداری کم و بیش می‌فروشیم و بی‌شرفی و بی‌غیرتی خود را به تمام صاحب‌ وجدان‌های دنیا اثبات می‌کنیم. همین‌گوهر گرانبهای عروۃ الوثقی [،]، ملیت و جبل‌المتین قومیت بود که یک مشت ماهی‌گیران وحشی جزیره بریتانیا [=بریتانیا/ U.K.] را از روی علم و دانش به قطعات [قاره] خمسه کره سلطنت داد [،] حال چسان [چه سان] او را به ملاحظه چند دینار از دست دهیم، چنانکه مسلمانان را از دست دادند.

رئیس روحانی مسلمین به یکی از شهرهای هند که از مسلمانان خانه‌های هندوستان به شمار است، حلیله [همسر] صاحب‌جمالی است که صیت [آوازه] جمالش فضا را گرفته، قاضی‌انگریزی [=انگلیسی] که از طرف دولت [استعماری هند] قضاوت محکمه [دادگاه] با او است فریضه آوازه حسن [زیبایی] رو شده، تحریک نمود که در خانه با شوهر خود ستیزگی نموده در محکمه عرض [ارائه] داشت، از طرف محکمه مقرر شد که پانزده روز دیگر، خانم و شوهر هر دو حضور یافته محاکمه شوند [،] و به لحاظ اینکه خانم از طرف شوهر خود در معرض خوف [ترس] می‌باشد تا روز موعود از او منفصل [جدا] و به یکی از نوکرهای قاضی [انگلیسی] سپرده شد و پس از به هم خوردن محکمه [،]، قاضی فوراً به خانه نوکر شتافت و به انطفاء [خاموش کردن] / فرونشاندن [آتش عشق و حرارت تعصب مسیحیه خود از زلال وصل محبوب محمدیه پرداخت و حال بدین منوال بود تا مدت معلوم که در محکمه رئیس روحانی یک شهر مسلمان، بازن خود حاضر و ردیف هم در محضر قاضی‌انگریزی سرپا با کمال خضوع [تواضع / فروتنی] و خشوع [فروتنی] / فرمانبرداری] ایستادند، بدون استنطاق [بازپرس] و تفتیش [بازرسی] / جستجو حکم صادر شد که اگر یک دفعه دیگر شکایت خانم از شوهر خود به محکمه رسید، شوهر مجبور به طلاق خواهد بود و پس از این محاکمه هر وقت قاضی اروپایی اراده سیئه‌اش [زشت / ناپسند] تعلق [دلبستگی] داشتن به چیزی [می‌گرفت کالسکه خود را در ب خانه رئیس روحانی مسلمین فرستاده، خانم او را از خانه بیرون آورده در کالسکه نشانده، برده قضا و طی [جماع کردن] نموده [،]، عودت می‌داد.

در حالتی که تمام اهل شهر کالسکه را به واسطه امتیازی که داشت می‌دانستند که کجارتی و برگشته و در او کیست و چیست و اگر یک ساعت بازار و دکان‌ها [خود را می‌بستند کار قاضی را تمام می‌کرد]، این لکه‌ننگ را از خود پاک نموده و نکردند و سال‌ها به همین وضع گذشت تا بالطبع نهایت ماموریت او خلاص شده رفت».



در ادامه در پی تیتیر «فصل»، مطلب مقدمه‌مانندی چاپ شده است و با اشاره به مطلب چاپ شده در باب دوم روزنامه «الغری» در مورد تاریخ اسلام و مسلمین از آغاز ترقی تا دوره انحطاط، توضیح داده می‌شود که در این شماره روزنامه درة النجف به تاریخ اجمالی از فلسفه عمران عالم

قبل از اسلام و پس از ظهور اسلام می‌پردازیم. گردانندگان روزنامه در این راستا ترجمه مقاله‌ای «جرجی زیدان» نویسنده لبنانی و منشی مجله «الهلل» را با عنوان «آثار تمدن اسلامی» به چاپ می‌رسانند بدین صورت:»

آثار تمدن اسلامی

قبل از بیان این آثار و تشریح این موضوع، بایست فی‌الجمله در حال اجتماع بشری قبل از ظهور اسلامی نظر کنیم تا آن‌که تاثیر تمدن اسلامی در این اجتماع به‌خوبی معلوم گردد. اسلام ظاهر شد و حال آن‌که تمدن جز در اطراف دریای متوسط و سواحل دریای فارس و دریای قزوین در جای دیگر نبود.

و در سلطنت بحر اسود [سیاه] منازعه می‌کردند، و دولت؛ یکی دولت نصاری [مسیحی] یعنی دولت روم در غرب و دیگری دولت مجوس [آفتاب‌پرست / آتش‌پرست] یعنی دولت فارس در شرق، و حدودی بین این دو سلطنت نبود مگر میدان جنگ و محل جریان دما [خون]. اوضاع عالم در آن زمان متقلب و امور عامه درهم و برهم و دولت نصرانی در شرق نیز بواسطه منقسم شدن او به اقسام مختلفه و وقوع اختلالات کثیره و انقلاب عقاید و مذاهب از معنی به لفظ و از جوهر به عرض، متزلزل شد. پس به‌درستی که اگر دولت حقه اسلامی‌ها ظاهر نمی‌شد و یکی از این دو سلطنت را رهسپار عدم نمی‌گردانید و ارکان قویمه را متزلزلی نمی‌ساخت، هر آینه خصومت این دو سلطنت باقی می‌ماند و پیوسته در گسیختن رشته استقلال یکدیگر می‌کوشیدند. [تا آنکه به مرور ایام یکی از این دو، بر دیگری غالب آید و با تسلط تام]، [قواعد دولتی و قوانین مذهبی و ملی خود را در مملکت خصم، دایر نماید. چنانکه اگر دولت فرس در این میدان غلبه می‌جست بلاشبهه دیانت مجوسیه در اهالی شام و مصر و سایر بلاد شرق ادنی [نزدیکتر]، سمت رسمیت پیدا می‌کرد و اگر دولت روم را عروس فتح هم آغوش می‌گشت، البته مذهب تنصّر [نصرانی / مسیحی] در اهواز و کرمان و خراسان منتشر می‌شد.

نهضت اهالی شرق

سال‌های دراز بر دولت رومان [رومی‌ها] گذشت و به استقلال تام بر سواحل بحرایض سلطنت داشت و بیرق حکمرانی او بر قلاع [قلعه‌ها] شام و مصر و نواحی آفریقای شمالیه بلند بود و لکن از ماسوای ممالک مزبور (مگر بعضی از بلاد مغرب) به‌هیچ گونه اطلاعی نداشت و چنان گمان می‌کرد که مهندس غیبی بر صفحه روزگار جز نقشه مستملکات او نقشه دیگری نکشیده و غیر از سکان آن مملکت، طایفه دیگری نیافریده. [چنانکه گویا قطعه آفریقا ابدا موجود نشده، یا آنکه اهل آن قطعه، از دایره بشریت خارجند، به حدی که از شنیدن حالات و خصوصیات ایشان تعجب می‌کردند مثل تعجب ما از شنیدن چگونگی حالات سکنه مریخ یا زهره.

و از طرف دیگر اهالی فارس از ماورای دریای سند یا اقیانوس محیط به جای دیگر راه نداشته و از حال بلاد دیگر، هیچ‌گونه مطلع نبودند و با همسایگان خود ابدامراوده و مخالطه [خلط و ادغام شدن] نداشته و همدیگر را ملاقات نمی‌کردند، مگر در میدان جنگ [.] و علم هم محصور بود در قصبه کوچکی و در طایفه قلیلی از خواص و سایر عالم در غایت سستی و جهل به سر می‌بردند.

پس از آنکه نور اسلام تابیدن گرفت و علم مسلمین افرشته گردید. حملات پی در پی عرب بر ممالک مذکور چه از سکنه بلاد و چه از مردمان صحرائشین، ارکان دول [دولت‌های] بزرگ عالم را متزلزل ساخت و لکن از آن حملات محیرالعقول به هوش نیامدند تا آنکه فرصت از دست رفت و مسلمین، مالک فارس و قسمت اعظمی از مملکت روم را متصرف شدند.

دولت روم از این واقعه بیمناک شده و از دست رفتن سایر بلاد باقیمانده خود را بالمعاینه دید، لاعلاج در جاده تحصیل استعداد راه‌پیما شده، در دفاع خصم به اصلاحات لازمه کوشید.

مسلمین نیز که معظم بلاد شرق را به تصرف در آورده و در تنظیم ادارات و اجرای قوانین اساسی و قواعد سیاسی و اتحاد کلمه و از دیار موجبات ترقی در ممالک مذکوره و نزدیک کردن قری [روستاها] و دهات را به یکدیگر به واسطه تعمیر راه‌های وافی نمودند [.] در اندک زمانی ممالک شرق در عالم ترقی بر مرتب‌آی رسید که نظیر آن مرتبه از برای آن ممالک، نه در تاریخ قدیم و نه در تاریخ جدید، دیده نشده.

اهالی شرق، قبل از ظهور اسلام به هیچ‌نحو قابل ذکر و محل اعتنا نبودند مگر طایفه (آشورین) و (بابلین) و (فینیقیین) و (مصرین) که بین‌النهرین نشو و نمایی کرده و همه آنها قبل از ظهور اسلام منقرض شدند و اسمی از دول شرقی باقی نماند؛ [مگر دولت فرس [پارس] و سایر آنها در ظلمت جهل و خواب غفلت بسر می‌بردند تا آنکه شمس [آفتاب] اسلام از افق مدینه منوره طلوع نمود و همه آنها را از خواب غفلت بیدار و از مستی جهالت به هوش آورد، اختلافات را مبدل به اتفاق [،] و پراکندگی آنها را مبدل به هم‌گروهی نمود. (بیان حال طوائفی که به واسطه اسلام پا به جاده ترقی و تمدن گذارده‌اند)

طایفه اول، عرب

قبائل عرب محصور بودند در جزیره‌ای که منسوب به خودشان و مسمی به جزیره العرب و بیابان قفری [قفر = بیابان بی‌آب و علف] بود. مردمانی بغایت وحشی و بداخلاق و درشتگو و بی‌خبر از تعیش [زندگی کردن] و اوضاع زندگی در نهایت جهل و غفلت عمر خود را صرف می‌نمودند [.] همین که اسمی از دولت فرس یا روم می‌شنیدند، در نظرشان بزرگ و عظیم می‌آمد و به سطوت [ابهت / وقار / حمله] و عظمت کسری و قیصر مثل می‌زدند. از حدود جزیره العرب تجاوز نمی‌کردند؛ [مگر گاهی که امر معیشت بر آنها سخت می‌شد و از برای تحصیل معاش

به اراضی مجاور خود مسافرت می نمودند، پس از آنکه اسلام ظاهر شد و کلمه ایشان را متحد نمود و از قواعد سیاست و تمدن و کیفیت تعیش و زندگی مطلع شدند نهضت کردند، بر بلاد و اجانب هجوم آوردند تا آنکه معظمی از بلاد را متصرف شدند و بیرق‌های خود را از طرف مشرق در سواحل (کنج) و از طرف مغرب در سواحل دریای آتلانتیکی و از طرف شمال در اطراف نهر سواد و از طرف جنوب در اواسط آفریقا نصب نمودند و پر کردند زمین را از فتح و پیروزی و فرو گرفتند بلاد کسری و قیصر را و اقامه جستند در شهرها و میل نمودن به امکنه [مکان‌ها] خوب و عادت کردند به اطعمه لذیذ و به طور زمان و مرور ایام انساب آنها مخلوط شد و عصیبت‌شان رو به تنزل گذاشت و سلطنت‌شان ضعیف شد. قبایلی که در انتشار اسلام و نصرت مسلمین کوشش کردند قبایل مضر و انصار آنها از عدنانیه و قحطانیه بود.

انتشار عرب در بلاد نه فقط به واسطه فتوحاتشان بود، بلکه اغنام [گوسفندان / جمع غنم] و احشام [جمع حشم / خدمتکاران] و عیالات [زنان] خود را برداشته و از برای تحصیل معاش به سوی بلاد معموره جدید که فتح کرده بودند و مهاجرت می کردند. [از این جهت در صدر اسلام جماعتی از خزاعه به جانب مصر و شام حرکت نمودند]. [از این جهت در صدر اسلام در طلب زمین پر آب و علفی بدان جانب شتافتند، همین طور هر طایفه از عرب که اراضی ایشان خراب می شد به یکی از بلاد جدید مسافرت می کردند، بلکه طوائفی در آنها بود که همیشه در نواحی مصر و شام در حرکت بوده و هر چند روزی یک نقطه را اقامتگاه خود قرار می دادند چنانکه در میانه عرب (اعوام الجلاء) یعنی اقوام متفرق معروف شدند.

قبل از اسلام نیز حال عرب بدین منوال بود. اگر اراضی ایشان خراب می شد به یکی از بلاد جدید مسافرت می کردند، بلکه طوائفی در آنها بود که همیشه در نواحی مصر و شام در حرکت بوده و هر چند روزی یک نقطه را اقامتگاه خود قرار می دادند چنانکه در میانه عرب (اعوام الجلاء) یعنی اقوام متفرق معروف شدند.

قبل از اسلام نیز حال عرب بدین منوال بود. اگر اراضی ایشان فاسد و زراعت‌شان مضمحل می گشت به سمت عراق و فارس هجرت می کردند و اهالی فارس به ایشان جو و خرما اعطا می نمودند، ایشان نیز بعد از تحصیل مقصود، از خوف [ترس] اینکه مبادا در تحت احکام دولت عجم ذلیل شوند و به زودی مراجعت می کردند. لکن بعد از اسلام توطن و اقامه در بلادی را که پدرها و عموها و سایر اقارب‌شان فتح نموده و در آنجا عرس [کاستن] اشجار [درختان] و نصب اعلام کرده بودند، زیاد از حد مشتاق بودند.

پس از آن که عرب همه صحرائشین و از اوضاع تعیش و زندگی بی خبر و در غایت توحش و بربریت بودند، از برکت اسلام شهرنشین شده و دول بزرگ از ایشان تشکیل یافت، از سیاسیات

ملکیه مطلع گشته علما و فلاسفه و رجال با سیاست از ایشان به ظهور رسید، معموره ایشان زیاد و ارزاقشان [=ارزاقشان] وافر و ارزان گردید و فرش های خز و لباس حریر استعمال نمودند.

طایفه دوم، ترک

جماعت ترک نیز بادیه نشین و در اواسط آسیا بین هند و چین و سیریا ساکن بودند و از اهالی مغرب مثل یونان و رومان ابداء اطلاع نداشتند مگر قلیلی.

اهالی فارس آنها را به جهت بندگی و خدمت می گرفتند و چون متاع تجارتنی شهر به شهر حمل نموده و به معرض فروش می آوردند پس از آنکه عرب هجوم آورده و بلاد ایشان را متصرف شدند و خودشان را در زمره عساکر داخل نمودند، ایشان هم نهضت کرده و متصدی امور حکومتی و تنظیمات بلدی [شهری] شدند تا آنکه دول بزرگ در فارس و عراق و شام و مصر و آسیای صغری [=صغیر] و قسطنطنیه و افغانستان و ترکستان از خودشان تشکیل نمودند، مشهورترین دول ترک؛ دولت (طولویه) و (ایلکیه)، و (وانشده) و (غزنویه) و (سلجوقیه) است با تمام فروغ آن و دول اتابکه که از سلجوقیه مجزا شده و مخالفت ورزیدند. دول اسلامیة ترک بالغ بر سی دولت بودند و دولت آنها بحدی وسعت پیدا کرد که تا اواسط اروپا را زیر سم اسب های خود پایمال نمودند. مردان بزرگ و رجال با سیاست و فقها و اهل قلم از ایشان به ظهور رسید. قصور و مساجد و معاهد [جمع معهد / محل قرار گذاشتن / باشگاه] و مریض خانه ها و مدارس و تکیه ها بنا کردند. چنانکه بیشتر چیزهایی که از آثار اسلام در مصر و شام و عراق باقی ماند از بناهای ایشان است.

طایفه سوم، مغول

مغول نیز طوایفی بودند صحرا اگر که در اطراف دریاچه بیقال در دو جنوب سیریا منزل داشتند. اهل عالم از حال آنها مطلع نشدند، مگر بعد از ظهور اسلام و قبل از آن قبایلی بودند که به جنگ و صید، تعیش می کردند. پس از آنکه در ترکستان با مسلمین مواجه شدند و دول و عساکر [لشکرها] آنها را دیدند در اقتداء به آنها کوشیدند و اردوهای منظم تشکیل دادند تا آنکه بر فتح ممالک مسلمین جد و افی نموده و به همان حال بدات [صحرا نشینی] و خشونت، آن بلاد را به حیظه تصرف در آوردند و به دستیاری چنگیز خان از هر گونه قتل و نهیب [غارت] و حرق [آتش زدن] فروگذار نکردند، لکن به واسطه مخالطت [ادعام شدن و خلط] با مسلمین در فارس و عراق به [=بر] بدات خود باقی نماند بلکه در شهرها سکونت ورزیدند و رفته رفته دول بزرگ از ایشان تشکیل یافت و پنج قرن و نصف در طرف شرق حکمرانی کردند. مشهورترین آن دول دولت (اقتای) و (طلوی) و (جوجی) و (جغطای) بود و از آن طایفه، دول دیگر متفرع [انشعاب] شد که سطو تشان به طور انجامید و بیرقهای ایشان بر قلاع (زنقاریا) و بلاد مغول و قبیجا و ترکستان کوبیده شد، ممالک اسلامیة را فتح کردند و در فارس و عراق و شام متوطن شدند. رجال بزرگ و مردمان با سیاست از

ایشان به ظهور رسید و بعد از آنکه طائفه مغول عبده او شان [بت‌ها] و اصنام بودند به شرف اسلام مشرف شدند، مساجد و مدارس و مراصد [جمع مرصد / رصدخانه] بنا کردند و شهرهای جدید در اقصای شرق تعمیر نمودند و در آن شهرها ابنیه [بناها] رفیعه و قصور عالیه بنا کردند و غرس اشجار نمودند و ترتیب بساتین [باغ‌ها] دادند.

طایفه چهارم، بربر

مراد از بربر، ابتدای آفریقای شمالیه است، اهالی بربر طوائفی بودند که قبل از اسلام در اعلی مرتبه جهل و پستی به سر می‌بردند، آیین شان پرستش اصنام و اقامتگاه‌شان قله‌های کوه بود. از سکونت بلاد و معاشرت اهالی آن به غایت متنفر، بلکه گریزان بودند.

دولت یونان و رومان را پیوسته از جنگ و نهب (غارب ایشان خساراتی بزرگ روی می‌داد. چنانکه ایشان را غیر از حمله بر آن دو مملکت و غارت کردن اموال اهالی آنجا کار دیگر نبود. مسلمین نیز در مطیع نمودن این گروه زحمتی بی‌اندازه کشیده و مشقتی فوق‌العاده دیدند. پس از آنکه اطاعت کردند و طوق اسلامیت را به گردن نهادند، در زمره عساکر خلفاء و امراء داخل شدند و بلاد کثیره‌ای فتح نمودند، خصوص در طرف مغرب (و اندلس را به سرکردگی طارق بن زیاد متصرف شدند). از دولت (ادارسه) و دولت (مروانیه) و دولت (فاطمیه) زیاده از حد معاونت کردند و دولت (ملثمین) و (مرابطین) و (موحدین) و (مصاهده) و (الزیری) و غیر اینها را که به حساب نیاید تشکیل نمودند و اردوهای منظم ترتیب دادند و (معاقل [دژها، برج‌ها]) بنا کردند و در تحصیل لوازم تمدن کوشیدند.

ششم، سایر طوایف و امم

و همچنین منتقل شدن قبائل شمال را مثل قبیله کرج و ارمن و کردها و خزر و صقالیه و روم و غیر اینها از توحش و تمدن مثل قبایل جنوب باید قیاس نمود.

پس به درستی که مسلمین از هر طایفه عسگر گرفته و از هر گروهی مردان کاری استخدام می‌نمودند، هر کارکنی را به قدر کارش مزد داده و هر کسی را به قدر خدمت و لیاقت محترم می‌داشتند [و] چنانکه گاهی خادمی به واسطه ابراز لیاقت خود به منصب سرکردگی رسیده، یا به مسند وزارت نشسته، یا به مقام منبع سلطنت ارتقاعی جست و در این خصوص بین هیچ طایفه و قبیله فرق نمی‌گذاشتند و بدون سلب خودی را بر بیگانه مقدم نمی‌داشتند.

سلطان صلاح‌الدین [،] کرد بود و ملک افضل‌الامیر الجیش از اهل ارمن بود. پدر غلام معتضد سپهسالار عسگر شد و اسم او را بر سپرها و بیرقها نقش کردند و در خدمت مولای خود باقی ماند تا آنکه در راه نصرت او کشته شد. (بجکم) اصل او غلامی حبش زاده بود، به مدارج عالی ارتقا جست تا آنکه به منصب امیر الامرائی که بالاترین مناصب دولت عباسیه بود رسید. (جوهر)

سپهسالار اردوی فاطمیین که مصر را از برای ایشان فتح نمود و در اواسط قرن چهارم هجری قاهره را بنا کرد غلامی رومی بود. عظمت و بزرگی او در نزد فاطمیین به جایی رسید که چون از بلاد مغرب حرکت نمود و عازم فتح مصر گردید اولاد خلیفه المعز پیاده در جلو او راه می رفت و قبل از او کافور اخشدی که مذکور شد خواجه سیاه بود که در مصر بزرگ شد تا آنکه در سال سیصد و پنجاه و پنج در فرمان فرمایی آنجا استقلال یافت. و (یانس صقلی) خواجه ای بود که خدمت مونس خادم را می نمود، مع ذلک در امور دولتی پستی گرفت و منزلتی عظیم یافت تا آنکه والی بلاد گردید و در سیاست ملکی مهارتی کامل حاصل نمود و (برجوان) استاد خواجه سفید بود که در دولت فاطمیه به مرتبه وزارت رسید و در زمان العزیز بالله و الحاکم وزارت نمود و به این امین الدوله ملقب شد و او اول کسی است که در عصر دولت فاطمیه به این لقب افتخار یافت. و (قراقرش) طواشی وزیر صلاح الدین ایوبی در زمان دولت ایوبیه به اعلی مرتبه بزرگی رسید و بالاترین مناصب حکومتی را دارا گردید. ععدی الملک که یکی از بزرگان و سرکردگان ترک به شمار می رفت، مردمی خواجه بود و همچنین (شقیق) خادم رئیس قاصدان مصر و شام در ایام بنی طولون و موتمن الخلفه در دولت فاطمیه خادمی بود، خصی. علی الجمله پیشی گرفتن در دولت بنی امیه در اندلس و تقدم خادمان و خواجهگان در عصر سلاجقه و بنی بویه و سایر دول اسلامی در آن از مننه به همین قیاس است.

جامعه اسلامی

و از آثار تمدن اسلامی، در نظام اجتماع بشری آن است که هدایت کرد بیشتری از امم و طوایف بت پرست را به پرستش خالق یکتا و کردگاری بی همتا که اگر هر آینه اسلام نبود، آن امم و طوایف الی الابد در ضلالت [گمراهی] باقی می ماندند.

کسانی که به شرف اسلام مشرف شدند؛ جماعتی از ایشان مجوس و گروهی پیرو مذهب بودند و طائفه ای دارای طریقت بر هم و قومی پرستش سنگ و کثیری و کثیری عبادت اصنام [بت ها] می نمودند، مثلاً اغلب اهالی جزیره العرب بت پرست و اهالی فرس مجوس [آتش پرست] و هندیان برهمی و سکان اواسط آفریقا فتشی [پرستش یک چیز مانند بت] و ترکان بت پرست بودند و اهالی چین مذهب بودا داشتند، پس از آنکه مسلمین بزرگ شدند و در روی زمین منتشر گشتند، دین اسلام بر سایر ادیان غلبه یافت، جزیره العرب و بلاد فارس و ترکستان و اواسط آفریقا و اطراف آن را فرا گرفت و در بلاد هند و جزایر آنجا و صفحات چین و غیره و غیره منتشر گردید. علاوه بر آن، طوائفی که از اهل ذمه مسلمان شدند، پس از اسلام به کلمه جامعه اسلامی جمع کرده بین جماعات متشسته و طوائف متفرقه که لغت و اخلاق و عادات آنها به غایت مختلف بود و اتفاق آنها از محالات می نمود [.] چنانکه امروز مسلمین را دویست و ده میلیون به شمار آورده و در مصر و

شام و عراق و مغرب و جزیره العرب و فارس و هند و جزایر آن، مخصوصاً ملقا و توابع او و بورنیو [برونئی فعلی] و سرواک [ساراوک / بخشی از مالزی امروز] و اواسط آفریقا خصوص نیاجرا [نیجریه] در آفریقای شرقی و زنگبار و ترکستان و افغانستان و چین منتشراند و کثیری از ایشان نیز در آمریکا و استرالیا و اسپانیا و جزائر محیط و غیره و غیره. چنانکه در (الهلال) همین سال، در شماره چهارم مفصلاً مذکور است، به سر می‌برند».



پس از چاپ ترجمه مقاله جرجی زیدان، اشاره می‌شود به کتاب «ارشاد العباد الی عمارة البلاد» و آن را در آگاه نمودن ملت و بیدار کردن آنها نسبت به مصالح مسلمین موثر می‌داند. در مقدمه این کتاب آمده است که قوت اسلام به وجود علمای آگاه و آبادی و عمران کشورهای اسلام دارد. نویسنده روزنامه درة النجف توضیح می‌دهد در مورد ناتمام ماندن انتشار متن کتاب «رساله اللثالی المرپوطه فی وجوب المشروطه» در روزنامه الغری و می‌گوید در روزنامه درة النجف که در واقع ادامه کار روزنامه الغری است، متن کتاب رشاد العباد را به چاپ می‌رسانیم و در شماره‌های بعد این روزنامه، کتاب «اسلام و المدینه» را چاپ می‌کنیم که در تشریح تمدن و تطبیق آن با اسلام است. نویسنده کتاب ارشاد العباد علت انحطاط قدرت مسلمانان در اندلس، تونس، هند، زنگبار و حبشه را ناشی از سلطه سلطنت خود خواه، شهوت و خودپرست دانسته است.

نویسنده سپس به وقایع ایران می‌پردازد و می‌گوید پس از پیروزی انقلاب مشروطه، دوباره استبداد قدرت گرفت اما به کمک امدادهای غیبی و تلاش باطنی ایرانیان، آب رفته به جوی باز آمد و مجلس شورای ملی مجدداً افتتاح شد. نویسنده کتاب هدف از نوشتن کتاب خود را بررسی علل ضعف مسلمانان و روش‌های مقابله با عجز و دستیابی به عزت و قوت اعلام کرده است. نویسنده یکی از علل مصائب راناشی از علمای فاسد می‌داند که در لباس دین، فعالیت می‌کنند.

نویسنده توضیح می‌دهد که علت فقر ایرانیان، این است که اسباب ثروت به کلی در مملکت مارو به کاستی گرفته و سپس راه دستیابی به ثروت را گسترش صنایع، کشاورزی، استخراج معادن می‌داند. راه حل دیگر نویسنده این کتاب این است که اماکن باستانی مورد کنکاش و ذخایر زمینی کشف شود و مورد استفاده قرار بگیرد. همچنین توضیح داده می‌شود که در گذشته درهای اقتصادی کشور به روی کالاهای خارجی باز نبود. اما امروزه کالاهای ساخت اروپا به شدت در ایران رواج پیدا کرده و دربار سلطنتی نیز با رغبت و علاقه خاصی از این کالاها استفاده می‌کند و تولیدات داخلی در حاشیه قرار گرفته‌اند و استفاده از کالاهای ایرانی محدود به گروه‌های فقیر و کم‌درآمد جامعه شده. در بخش دیگری توضیح می‌دهد که مصرف کالاهای کشورهای اروپایی به زیان اقتصاد ایران است و می‌پرسد که آیا وقت آن فرا نرسیده که از خواب غفلت بیدار شویم؟



در آخرین بخش این شماره از روزنامه درة النجف، مقاله‌ای طولانی زیر تیترا «اصلاح ادبی» به چاپ رسیده است در این مقاله، انواع اصلاح به سه قسم تقسیم‌بندی شده به صورت اصلاح سیاسی، اصلاح علمی و اصلاح ادبی. از دید گردانندگان روزنامه درة النجف، اصلاح سیاسی یعنی نظر انداختن به سیاست دولت و اصلاح مفاسد و رفع معایب ادارات و مقید کردن رفتار ماموران و صاحبان نفوذ و وزرا به مفاد قانون اساسی و رعایت قانون.

در حوزه اصلاح علمی، توجه نمودن به علوم و معارف و اصلاح مدارس و تهذیب و تاسیس انجمن‌های علمی و تسهیل چاپ مجلات و روزنامه‌ها مورد توجه قرار گرفته است.

در بخش اصلاح ادبی، بر اصلاح آداب و اخلاق مردم و پیروی از اصول اسلام تاکید شده است. نویسندگان روحانی این کتاب بحثی در مورد اصلاح سیاسی نمی‌کند و البته توضیح می‌دهد که تشریح و بیان اصلاح سیاسی در صلاحیت سیاسیون و سیاستمداران کشور است و اصلاح ادبی را مختص علمای اسلام می‌داند.

قسمتی از بخش پایانی این کتاب که پاراگراف پایانی این شماره درة النجف نیز هست و نکات جالب توجه‌ای دارد، در پی می‌آید:

«پس بناء علی هذا خوانندگان محترم تصور می‌فرمایند که به این ضعف و خواری مسلمانان، دین آنها در چه درجه از ضعف خواهد بود و به این غفلت که آنها اندرند چگونه تواند شد که دین مبین اسلام در دایره انتشار و شهرت سیر کرده، یا اینکه سایرین به دین خویش دعوت نمایند.

شرقیان طبعاً راحت طلب و سلم [صلح] جو و زودباورند و در کتب و جراید اروپا می‌خوانند که به صدای بلند فریاد می‌زنند که اروپائیان طرفدار انسانیت و حافظ حقوق بشریت و طالب امنیت و رفاهیت [حول نوع بشر و هیچ کاری به دین و آئین قومی و ملتی ندارند]. [بالضروره مسلمانان ساده لوح جاهل، تصدیق نموده و گول خورده بر تنبلی و غفلت خویش افزوده، در بستری خیالی غنوده و می‌آرامند و بسا که طالب تبعیت و حمایت آنان هم می‌شوند.

در این ایام که یک اندازه شرقیان از نواقص و معایب کار و خواری خویش آگاه شد و در صدد تحصیل علم و قوت و عزت و تکمیل نواقص معایب خویش برآمدند اروپائیان رنگ دیگری روی آب ریخته و دام دیگری برای فریب آنها نهاده و اغلب آنها را فریب دادند و آنها طلب سلم عمومی و عدم تعدی بر یکدیگر و افنای [نابودی کردن] آلات حربیه [جنگی] و برانداختن آئین جنگجویی و برای همین نکته تاسیس کانفرانس لاهه [کنفرانس لاهه هلند] نمودند و شاید توان سوگند یاد کرد که غرضی بجز اغفال مشرقیان که از تحصیل استعدادات مملکتی و دولتی دور مانند، ندارند.

یکی از سیاسیون اروپا [= اروپا] می‌گوید که فعلاً هیچ دولتی به جامعه دینیّه قائم نیست مگر

در نواحی آفریقا و حال آنکه تمام دول اروپا به جامعه دینیہ قائمند\ یونان، بلغار، صرب، جبل اسوده، رومانیایا و غیرها دارای استقلال نشد مگر به جامعه دینیہ. قفقاز، بحر عمان، الجزائر، عدن، بوسنه [=بوسنی] و هر سگ و غیرها ملحق و جزء مستعمرات اروپا نگردید مگر بدین واسطه. مصر و قبرس و غیرها مختل نگشت مگر به این جهت، باز هم به آواز بلند میسرایند که ما را کاری بدین [=به دین] و آیین قومی نیست [یعنی لاییک هستیم] و حال آنکه دعاة [مبلغان مسیحی] آنها در اطراف عالم پراکنده و کتب و رسائل دینیہ را مجاناً می دهند و سالی کرورها خرج در این راه کرده باز هم گویند؛ کار به دین کسی نداریم.

مستر کلاستون خیال و عزم محو و برداشتن قرآن مجید می کند و می گوید: تا این در میان است اروپا نخواهد ترقی کرده و بر تمام شرق مستولی گردد. باز هم کاری به دین کسی ندارند و تدریس علوم دینیہ اسلامیہ را در مکاتب اسلامیہ خود جدا منع و شعاعار [شعائر] مسلمانان را به سختی مانعند.

باز هم به این کارشان نی، کسی که قبول نصرانیت [مسیحیت] نماید شهریه و معاش برای او معین می شود و نهایت احترام در باره اش مرعی [رعایت کردن] می دارند، به خلاف آنکه یک نفر عیسوی اسلامیت اختیار کند هزارها دعاوی ناحق و ناروا به گردنش وارد می آورند و از صدمه و آزارش هیچ فروگذار نمی شود.

بلی اینها کار به دین کسی ندارند و عجیب این است که ما مسلمانان ساده، این حرفها را باور کرده با آنکه رفتارشان را بالعیان مشاهده می نمائیم به گفتارشان تصدیق داریم. نکته دیگر که سلب ضعف اسلام گشته آن است که هر امری را که مقصود بقا آن است در دنیا (مثل ادیان دیگر) تصور نمائیم، به خوبی بر ما هویدا خواهد شد که پیوسته حافظ و نگهبانی در کار دارد خاصه که مدت زمانی بر او بگذرد که موید و مسدد آن باشد که اگر حافظ و نگهبانی نداشت علاوه بر آنکه همواره مورد تغییر و تبدیل و معرض . . . (بقیه دارد)»

تحلیل محتوای مجله الغری

۲ مطابق آنچه که در اختیار ما است مجله الغری در سال ۱۳۲۸ قمری و فقط در یک شماره چاپ شد و البته در شهر نجف منتشر شده است.

پاره آغازین این نشریه به حمد و سپاس خداوند و اهدای تحیت و سلام بر روان پیامبر اسلام و اهل بیت اختصاص یافته و سپس به این موضوع اشاره شده که قرآن، قانون اساسی این جهانی و آن جهانی یا به تعبیری دنیوی و اخروی امت های مختلف است.

متن این پاره از مجله به این شرح است:

«حمد و ثنا مخصوص ذات کبریای واجب الوجودی است که هیئت جامعه ممکنات را بر نظامی احسن و قانونی اتفن ایجاد فرمود.

و اهداء افضل تحیات و اکمل تسلیمات بر روان پاک ختم پیغمبران و اهل بیت عصمت و طهارت و صحب [اصحاب] متخبه اش (صلوات الله علیهم اجمعین) که بنی نوع بشر را از تنگنای جهالت و توحش به شاهره علم و تمدن هدایت و صفحه عالم را به نور قانون عدل و اسلام، منور] کردند.

و قانون اساسی معاد و معاش امم را، در طی کتابی آسمانی موسوم به قرآن به (لسان عربی مبین) تبلیغ و تشریحات مواد آن قانون را به عهده اوصیای مخصوص خود (سلام الله علیهم) که او عیبه [ظرفها/ جمع او عاء] علم الهی و خزانه حکم ربانیز محول و علمای اعلام (رضوان الله علیهم) [را] لسان و ترجمان بین ایشان و امت مقرر داشت.

در ادامه سرمقاله اول این مجله یا روزنامه هفتگی، ضمن تاکید بر اینکه اسلام، مخالف حکومت استبدادی است و منافاتی با تمدن ندارد و حتی عین تمدن است و حکومت شورایی از ضروریات اسلام است، به این نکته می پردازد که جمعی از عقلا و دانایان ایرانی به منظور آگاهی بخشیدن و تعلیم برادران دینی و وطنی خود می خواهند این مجله (الغری) را منتشر کنند و مقالات تالیفی و ترجمه ای سودمندی را انتشار دهند. مطابق متن این سرمقاله، تربیت انتشار روزنامه الغری به صورت ماهیانه و هر شماره ۶۴ صفحه و جمعاً در طول یک سال بالغ بر ۷۲۰ صفحه مطلب خواهد شد.

البته گردانندگان روزنامه متذکر شده اند که در چند شماره نخستین مجله به علت بروز برخی مشکلات، ۳۲ صفحه اول هر شماره مجله را تا به مطالب خود و ۳۲ صفحه دوم را به چاپ مطالب یک کتاب اختصاص می دهیم.

انتظار گردانندگان آنچنان که در این سرمقاله آمده این است که مجله را تریون یک گروه خاص ندانند، بلکه آن را مجله ای ملی و میهنی و متعلق به همه هموطنان قلمداد کنند. متن این پاره از سرمقاله اول روزنامه الغری به ترتیب زیر می آید و بدین شکل ادبیات خاص به کار گرفته شده در آن درج می شود:

«و بعد خاطر مبارک قارئین [خوانندگان] کرام را متوجه می خواهد، پس از آنکه به خواست خداوندی و وجه مقدسه اسلام از لوٹ حکومت من عندی و سلطنت استبدادی منزّه و ملل عالم از تعلیمات سینه و احکام عرشیه حجج الاسلام و آیات الله فی الانام (ادام الله ظلالمهم) و هیئت محترمه علمیه (دامت برکاتهم) و جانبازی های خالصانه مجاهدین ایدهم الله بنصره العزیز دانستند که دین حنیف اسلام (علی صادعها الآف النحیة و السلام) منافی با تمدن نیست، بلکه عین تمن

[است] و حکومت شورویه از ضروریات مذهب مسلمین است، [جمعی از عقلا و دانایان عواقب امور، همت بر آن گماشتند که به بسط و نشر لوایح و مقالات و جرائد و خطابه‌های عالیه و کتب مترجمه نافع هر یک بوتیره] (به راه و روش / طریقه) خاص و طرزى مخصوص، در مقام تنبه [آگاه ساختن] و تعلیم برادران دینی و وطنی خود برآیند و الحق دقیقه‌ای فروگذار نکرده و نمی‌کنند (شکرالله مساعیهم)، این داعیان [خواهندگان] هم در این مقام برآمده که یک مجله علمیه [علمی] به زبان ملی خودمان [= فارسی]؛ موسوم به (الغری) به میزان (۶۴) صفحه هر ماهه و (۷۲۰) صفحه سالیانہ دائر نمائیم و بر حسب وسع و طاقت خود آنچه از عملیات نافع و سیاسیات دینیہ و جوامع کلمه اسلامیه که از روی براهین عقلیه و اخبار و احادیث معتبره بر این داعیان معلوم است، در طی این مجله در ذیل ابوابی چند، به عموم برادران دینی و وطنی اخطار و اعلام نمائیم و بواسطه [= به واسطه] بغض نواقص تا دو یا سه نمره [شماره] از آن را سی و دو صفحه مطالب خود و سی و دو صفحه کتابی نافع که در این باب تصنیف شده درج و پس از آن تمام (۶۴) صفحه را در شرح و بسط مطالب مزبوره عرضه داشت حضور قارئین کرام می‌داریم، رجاء [امید داشتن] و اتق [استوار و محکم] از همت عموم برادران چنانیم که در معاونت از تقدیم افکار و لوایح علمیه دریغ نفرمایند و این مجله شریفه را مجله ملی پنداشتہ، آحاد آحاد قارئین کرام، خاصه عموم سلسله جلیله اهل علم، [خود را در صحت و سقم] درستی و نادرستی [مطالب مندرجه سهیم و شریک بدانند. «



پس از سرمقاله عنوان کلی «الباب الاول» آمده و در قالب تیتراژ «تمدن و تدین»، مباحث مختلفی در خصوص تلازم دین و تمدن و اعلام دلایلی مبنی بر بطلان ایده عدم تلازم دین و تمدن مطرح شده است. نویسنده این روزنامه یا مجله در ابتدای نوشتار خود به صورت مختصر به لغت‌شناسی می‌پردازد و می‌گوید تمدن از باب تفاعل است و به معنای قبول شهری نمودن و ملتزم شدن به الزامات زندگی شهری.

سپس این موضوع مورد بحث قرار می‌گیرد که انسان متمدن با دیگران همکاری دارد و در رفع نیازهای جامعه خود در قالب یک نظام صحیح و قانونمند کار می‌کند و از رفع نیازهای خود به صورت انفرادی پرهیز می‌کند.

البته نویسنده در پایان مطلب خود اشاره می‌کند که هرچه این نظام، از قوانین مطمئن‌تری پیروی کند، رفع نیازهای انسان‌ها بهتر و آسان‌تر انجام خواهد گرفت.

نویسنده این مطلب با تأکید بر اینکه هر جامعه نیاز به نظام دارد از بدیهیات است و کسی نمی‌تواند آن را انکار کند، به طور موقت به بحث خود در مورد تمدن پایان می‌دهد.

ابراز چنین نظری از سوی نویسنده روزنامه الغری نشان می‌دهد که وی با برداشتی سطحی از تمدن، قصد دارد آن را به همکاری افراد یک جامعه در چارچوب یک نظام محدود کند و به سرعت نتیجه بگیرد که جوامعی مثل جوامع ایران نیز به سرعت می‌توانند مانند کشورهای غربی متمدن شوند. از دید نویسنده روزنامه، شرط دستیابی به این هدف، همکاری و هماهنگی افراد جامعه است. نویسنده روزنامه الغری، بدون اشاره به الزامات زندگی شهری، بر آن است که جوامع دیگر - توسعه نیافته - نیز می‌توانند با داشتن نظام و تن دادن به همکاری، به تمدن برسند. مثالی که در این روزنامه آورده شده تا مدعای مورد نظر را به اثبات برساند، یک مثال از بطن جامعه ای سنتی است؛ آن هم تولید نان است از محصولی تولید شده به نام گندم. از نظر نویسنده روزنامه، از آنجا که در فرآیند تولید گندم تا تولید نان، افراد مختلفی سهمیم بوده‌اند، به همین شکل یک جامعه متمدن نیاز دارد به یک نظام صحیح تا نیازهای افراد آن جامعه بر طرف شود.

بدین شکل هیچ اشاره‌ای به الزامات زندگی شهرنشینی نمی‌شود که یکی از الزامات آن نظم‌پذیری و رعایت قانون توسط ساکنان یک شهر است.

اما متن اصلی مطالبی که زیر عنوان تمدن و تدین در مجله الغری منتشر شده عیناً به شرح زیر است:

تمدن و تدین

بیان حقیقت تمدن و تدین و تلازم این دو با هم و بطلان توهم عدم ملازمت: توضیح مطلب موقوف است به تمهید مقدمه در بیان معنی تمدن و تدین.

مقدمه: لفظ تمدن تفاعل است از مدن، در صحیح گویند: (مدن بالمکان ای اقام). مدینه اسم مکان یعنی اقامتگاه و اطلاق او بر شهر و بلد به همین مناسبت است و اینکه می‌گویند: الانسان مدنی بالطبع، اشاره به همین معنی است که طبیعت انسان برخلاف سایر حیوانات، شهری است و بیابانی نیست. تمدن از باب تفاعل است و مفادش مطاوعه است؛ یعنی قبول شهری نمودن و ملتزم به لوازم شهر به شدن و اطلاق متمدن بر انسان از روی همین است. چیزی که بایست فهمیه جهت مدنیت انسان است که از صفات مختصه و مابه‌الامتیاز او است از سایر حیوانات که علت وجود این صفت در او، چه باشد و وجه احتیاج به آن چیست؟! البته بر هرزی حسی پوشیده و پنهان نیست که انسان بانفراده [به طور انفرادی] در حوائج [نیازها] شخصیه خود قیام نکند و خود را از سرد و گرم دنیا حفظ نتواند مگر به مساعدت انباء نوع خود و این احتیاج فطری و افتقار [فقیر و نیازمند شدن] طبیعی است که او را مجبور می‌نماید که هر چند نفر که از عهده حوائج هم برمی‌آیند، قضای حوائج یکدیگر را متعهد شده، محلی را اقامتگاه خود قرار داده، آنجا را به شهر و وطن خود بشناسند؟! یکی گندم بکارد، دیگری درو کند، ثالثی بفرودشد، رابعی آسیا کند، خامسی

به تخمیرش پردازد، سادسی پزد [بیزد] تا که نانی به کف آری و به غفلت نخوری- و البته معلوم است که بایست حرکات و سکناات این عده که دست به هم داده حوائج یکدیگر را صورت می دهند بر طبق یک نظام صحیح بوده باشد که هر کس از روی نظام، حد خود را بشناسد و میزان حقوقی که مختص به اوست بداند تا که از حدود خود تعدی و تخطی و الا اگر بدون ضابطه و میزان، هر کس خودسر و مطلق العنان شود که هر چه مقتضای شهوت و غضب او بوده باشد، رفتار نماید. [در این صورت البته باختلال انتظام [اختلال نظم] و تبدل اجتماع بافتراق [= تفرقه] و از هم گسستن رشته اتحاد نوع که ملاک بقای نسل و موجب عمران عالم است منتهی خواهد شد. پس همان احتیاج فطری و افتقار طبیعی که او را مجبور بر اجتماع می نماید، همان هم حکم می کند که بایست این اجتماع بر طبق یک نظام صحیح و یک قانون بسیار خوب اداره شود تا افراد هیئت جامعه بشری هر یک به وظیفه خود علی قدر وسعه و طاقت، مطمئن الحال و الخیال قیام و ابناء نوع خود را انتفاع رسانند. [و البته هر چه آن نظام احسن و قانون اتقن بود قضاء حوائج یکدیگر را بهتر و آسان تر نماید و این معنی که هیئت جامعه بشری محتاج به نظام است از ابده بدیهیات محسوب [می شود] و هیچ کس او [آن] را انکار نتواند نمود...».



جزو دوم باب اول مجله الغری و تحت عنوان «تمدن و دین»، با زیر عنوان «تدین» منتشر شده است. در این بخش، نویسنده روزنامه دین را عقیده ای می داند که قانونگذار آن خداوند است. نویسنده بر این تاکید می کند که در حال حاضر، کلمه دین دلالت بر یک نظام روحانی و الهی می کند.

سپس تدین به معنای تن دادن به لوازم دینداری تعریف شده است. نویسنده در دنباله مطلب با اشاره به مطلب قبلی در مورد تمدن و اینکه شخص متمدن کسی است که قانون را اجرا می کند و به آن عمل می کند، می گوید این نکته را به اثبات برساند که هر کس قانون الهی- دین- را نیز اجرا کند متمدن است.

نویسنده روزنامه، ملاک متمدن شدن را اجرای قانون می داند، چه این قانون، قانون الهی باشد و چه وضع شده به وسیله بشر. در عین حال نتیجه گیری می شود که متمدن بودن عین تدین بودن است و در مقابل آن، توحش قرار دارد و با همه این اوصاف، او تمدن را عین تدین می داند.

از دید نویسنده روزنامه وحشی کسی است که به صورت خودسرانه زندگی می کند و خود را ملتزم به اجرای هیچ قانونی نمی داند. نویسنده روزنامه الغری در گام دوم این سوال بنیادی و حساس را مطرح می کند که بعد از درک اهمیت قانون، این سوال پیش کشیده می شود و آن، اینکه آیا قانونگذار باید خدا باشد که همه مردم از او اطاعت می کنند و یا اینکه افراد بشر هم با اتکا به عقل

و فکر خود، می‌توانند قانونی وضع کنند.

در این پاره از روزنامه، نویسنده آن، پاسخ روشنی به این سوال نمی‌دهد. به همین دلیل بر آن است با ذکر دو مقدمه در قالب «امر اول» و «امر دوم» پاسخی برای این سوال بیابد. اما متن پاره‌ای که با تیتراژ «تدین» در این روزنامه به چاپ رسیده است:

«دین عبارتست از همین قانون که برای هیأت جامعه بشری که یک نقطه یا یک صفحه یا یک قطری از اقطار کره [زمین] را اقامتگاه خود قرار داده، مقنن شده تا که امور معاش و معاد خود را بدان و تیره [روش - طریقه] اداره کنند. [و چون غالباً این لفظ استعمال می‌شود در قانونی که عقیده آن هیئت، بر آنست که مقنن [قانونگذار] آن، حضرت حق جل علا است و بواسطه یکی از انبیاء علیهم السلام بدانها تلقین شده، اینست که فعلاً این لفظ در این بلاد به نظام روحانی و قانون الهی مخصوص شده؛] چنانکه دین اسلام یا نصاری [پیروان دین مسیح] که گفته می‌شود، مقصود همین است.

تدین، مصدر از باب تفاعل است، یعنی قبول دین نمودن و به لوازم دینداری عمل کردن، متدین عمل کننده به او است.

پس از بیان این مقدمه، معلوم شد که تمدن طبعاً مؤخر است از تدین. [چرا که قبول شهریت نمودن یعنی قانون هیئت جامعه را ملتزم شدن و نظام جمعیت بشر را عمل کردن که عبارتست از تمدن، چنانکه دانستی متفرع بر آن است که قانونی برای هیئت جامعه در بین بوده تا معمول شود و الا التزام باو [= به او] معقول نیست و به عبارت اوضح [واضح‌تر]، تمدن وصفی است که از مرتبه اعمال قانون انتزاع می‌شود و شخص عامل قانون را متمدن گویند. پس بایست که قانونی در بین باشد تا عندالعمل در مقام اجرا گذارده شود و باین [به این] بیان معلوم شد که تمدن در حقیقت همان تدین است به حسب خراج و در مرحله ظهور و بروز، و فرق بین این دو معنی به حسب مفهوم است و الا مصداقاً عین یکدیگر و متحد با همد و متمدن عین متدین بودنست و در مقابل توحش است که هر کس متمدن نباشد، او را وحشی خوانند و متوحش گویند. [چرا آن کس که قانون انتظام را ملتزم نشود و موازین اجتماعات بشریه را میزان عمل خود قرار ندهد و خودسرانه به هر طرف و هر جانب برای جلب منافع شخصی متوجه شود و هیچ رادعی و مانعی در این باب نبیند و نداند پس در حقیقت جزء [جزو] حیوانات صحرا و اگر چه در صورت انسان، لکن در باطن و در حقیقت ملحق به وحوش بیابانی خواهد بود و پس از آنکه بر سبیل اجمال معلوم شد که بنی نوع انسان را از وجود قانون هیئت اجتماعیه گریز و مخلصی [راه خلاص شدن] نباشد، بایست که عطف عنان به جانب این مطلب نمود که آیا مقنن این قانون بایست کسی باشد که همه مردم رقیه [حلقه] عبودیت [بندگی] او را طوعاً و کرهاً به رقیه خود گذارده و به جز از اطاعت و انقیاد برای خود

مفر [راه فرار] و مخلصی ندانند، یا آنکه می‌شود که افراد هیئت جامعه خود آنها بر حسب عقول و تصورات خود قانونی تاسیس نمایند و آن را میزان عمل خود و بنی نوع خود قرار دهند، و به عبارت اخری [=دیگر]؛ مقنن بایست خدا باشد یا کسی که از قیل [جانب / طرف] او معین شده تا که مردم آن را به عقیده قلب خود بسپارند و اذعان قلبی و التزام جنانی [قلبی / درونی] نسبت به آن داشته باشند تا از این رو برای خود در مقام عمل و موقع اجرا غیر از آن مفروض و مخلصی نشناسند. تحقیق مقام موقوف است به رسم دو مقدمه؛ (اول) و در آن دو امر است.

با توجه به استدلال نویسنده روزنامه، یک فرد مذهبی از آنجا که به قانون الهی اعتقاد دارد و می‌کوشد آن را اجرا کند، پس این فرد مذهبی، متمدن هم هست و صرفاً نمی‌توان کسی را که به قانون وضع شده توسط انسان‌ها (در قالب پارلمان) احترام می‌گذارد، متمدن به حساب آورد و اما متن «امر اول» روزنامه الغری:

«از بیان سابق، واضح شد که بی‌قانونی به جز از هرج و مرج و انفصال هیئت جامعه بشری که مؤدا شود، به تفرق عباد و خرابی بلاد، نتیجه دیگر نخواهد داد، تعیش انسانی عقلانی او را به زندگانی حیوانی بهیمی [=حیوانی] متبدل خواهد کرد. بنابراین، وجود قانون از ضروریات وجودیه هیئت جامعه بشری انسانی خواهد بود و این مطلب هم مسلم است که در دار تحقق و عاء [ظرف] خارج هر چه قبول وجود نماید و کسوت وجود پوشد به لوازمه و ضروریات قبول کند و خلعت وجود را مع کل ملائمه [نرمی / خوشخویی] بر خود بیاراید و الا انفکاک بین شیء و لوازم وجودیه او، لازم آید».

همچنان که در متن «امر اول» آمده است تاکید شده که نتیجه بی‌قانونی، چیزی جز هرج و مرج و تفرقه انسان‌ها و خرابی کشورها ندارد و در عین حال انسان را از رتبه انسانی به رتبه حیوانی نزول خواهد داد. اگرچه تکرار کلمه حیوانی در عبارت زندگانی حیوانی بهیمی نشان می‌دهد نویسنده این مطلب، عمدتاً در پی تزئین «جملات» است. تا ارائه یک استدلال عقلایی و قابل قبول. متأسفانه نویسنده این مطلب روزنامه الغری توضیح نمی‌دهد که مرادش از لوازم وجودی اعتقاد به قانون چیست و چرا قانون از ضروریات جامعه بشری است و چه پیامدهایی در خصوص اجرای قانون الهی و قانون بشری حاصل خواهد شد.



«امر دوم» روزنامه الغری دربرگیرنده بحث‌های شبه‌کلامی است و پس از مطرح کردن انتقادات و سوالات متعددی از سوی دیگران، در قالب دو «جواب» سعی می‌کند به این انتقادات پاسخ دهد. به این صورت:

«خلاق عالم صانع کل، موجد ممکنات به مقتضای علم ذاتی و حکمت بالغه خود، هر چیز

را قبل از وجود در مخزن علم و حکمت خود ملاحظه فرموده و جمیع ملائمت و منافرات او را مشخص داشته تا در موقع معین و میقات معلوم آن شیء را مع کل ملائمت ماخلع [پوشاندن] به خلعت و جودش فرماید. [و الا اگر که خلعت وجود به او مرحمت شود و از لوازم وجودیه محروم نش نماید پس یا ضرورت و لزومی در او نیست و یا آنکه در کارخانه منع فیض ایزدی نقصانی است (تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً)، پس از این مقدمه ثابت می شود که چون قانون از ضروریات وجودیه بشری و از لوازم استقامت قامت انسانی است و بدون قانون هیئت اجتماع، اعتدال نگیرد و صورت استواء [معتدل و راست شدن] نپذیرد، پس لایذ بایست هر دو با هم و در دار وجود توأم موجود شوند. [و البته موجود کائنات، قبل الخلق و الایجاد، مواد قانون تعیش [زندگی کردن] او را تربیت داده و او را عالماً به قانونه موجودش فرماید.

از اینجا است که حضرت ابوالبشر [آدم] را که اولین مخلوق انسانی است، پس از آنکه بر کسوت وجود بیاراست، او را به خلعت زیبای اصلی [برگزیدن] و منصب رفیع تعلیم و تربیت نوع بشر، مخلعش فرمود و اصول علم را و آنچه که مایحتاج [مورد نیاز] او بود در انتظامات عیش آنها از روی تعدیل و تسویه که یکی از شعب و شئون [= شئون] تعلیم کل الاسما است. [چنانکه منظومه [= آیه] کریمه «و علم آدم الاسماء» می باشد به او آموخت. جاهلی نگویدی که چه عیب دارد که طبقات و جودات بشریه به مرور دهور [جمع دهر/ زمانه]، وظایف هیئت جامعه خود را از روی تجاری که در امور به دست آورده اند عالم شوند، قوانین معاشیه خود را (من عند انفسهم) تاسیس کنند. [مثلاً طبقه فوق که از روی فرط غضب حیوانی تعدی کننده به حال خود را سیاست [تنبیه] نمودند نه از جهت علم ایشان بر اینکه سیاست جلوگیری از سرقت می کند و حفظ مال مردم منوط است به سیاست و وجداناً هم دیدند که این سیاست منتج حفظ و حراست اموالشان گردید. [این مطلب را قهراً سرمشق عملی خود قرار داده، طبقات بعد هم قهراً متابعت [پیروی] خواهند نمود، آن وقت رفته رفته می بینی که پس از از منته [زمانها] طویله هیئت جامعه بشری قوانین معاشیه [زندگی در دنیا] خود را از روی تجاری که طبقات متتالیه منصرمه در آحاد آحاد، موارد متعدده تحصیل نموده تاسیس کرده و یک دفعه همه حیثیات انتظامیه خود را دارا شده، به علاوه آنکه طبع بشری قابل تعمیم است. [وقتی که از چند طبقه، چند چیز سرمشق به طبقات متأخره رسید، خود طبقات متأخره قهراً تا یک اندازه بر آن می افزایند. این است که پس از چندی از بدو خلقت هیئت جامعه بشریه به موازین صحیحه انتظام پذیرد. پس چه لزوم است بر اینکه ایجاد بشر و خلق انسان بایست با قانون باشد و عالماً به قانونه اجتماعی موجود شود».

نویسنده روزنامه یا مجله الغری، در ادامه مطالب خود و همچنین نگارش «امر اول» و «امر دوم»، جواب هایی را در جواب انتقادات اندیشه ای دیگران به چاپ می رساند.

آنچنانکه در بخش امر دوم مشخص است، نویسنده روزنامه واکنش منفی نسبت به انتقادات برخی افراد وارد می‌کند و کسی را که چنین سوالات و نقادی مطرح می‌کند «جاهل» می‌داند. نقدی که منتقد مطرح کرده و نویسنده روزنامه طراح آن را جاهل می‌داند، یک سوال بنیادی است که شاید هنوز هم پاسخ جامعی به آن داده نشده است.

این نقد دلالت بر این دارد که اگر انسان‌ها به مرور زمان و با انباشته شدن تجربه‌های بشری، خود انسان‌ها شخصاً قوانین مورد نیاز خود را وضع کنند، اشکالی ندارد و بنابر این نیاز نیست که خلقت انسان با وضع قوانین مورد نیاز او در آینده از همان ابتدا همراهی داشته باشد.

اما در جواب اول روزنامه الغری این نوع استدلال شده که اگر خداوند در این کار مداخله نکند، انسان‌ها سرگردان و حیران خواهد ماند و در نتیجه چنین وضعی، شاهد افزایش ظلم و ستم و گسترش تعدی و نادیده گرفته شدن حقوق بسیاری از انسان‌ها خواهیم بود، به همین دلیل احتیاج داریم که از همان ابتدا خداوند، قوانین مورد نیاز بشر را آماده و ارائه کند. اما «جواب» اول روزنامه الغری:

«اولین عیب این کلام که هر عقل سلیم از قبول آن امتناع ورزد، آن است که صنایع عالم که ساحت اقدسش از آرایش هرگونه بخل و ظلم و ستم و عبث، [با کمال قوت و نهایت قدرت او به ارشاد و هدایت عباد خود به قانون جامعی که مؤداً به صلاح و رشاد آنها بوده باشد بایست] و نه این [که آنها را هائم [سرگردان] و حیران و جاهل و سرگردان به حال و حیثیت و خوی بربریت بگذارد و توسن نفس هر یک از آنها را چون حیوانات صحرا بدون لجام قانون، یله و رها کند تا که در هم دیگر بریزند و از یکدیگر بزنند و بر بایند]. و نتیجه آن [حالت بی قانونی] جز توارد مدافعات و تداخل ظلم و تکاثر تعدیات و ابطال حقوقی که مؤداً به فساد حال نوع و خراب دیار است چیزی دیگر نخواهد بود.

اگر بگوییم که مجرد تعلیم قانون نمودن و ایجاد کردن کسی که عالم به او باشد در مابین مردم، چه فایده دارد مادام که در محل اجرا گنارده نشود و در مقام کردار و موقع رفتار واقع نگردد، پس از اول امر، مردم را جاهلاً به صلاح امور هم خلق کند و قرونی به همین قرینه به آنها بگذارد تفاوتی ندارد با اینکه از اول کار موازین صلاح و فساد را به آنها بیاموزد و لکن آنها آن را در موقع عمل نپذیرد».

نویسنده روزنامه الغری در جواب دوم، خداوند را مظهر کامل قدرت و توانایی می‌داند و به همین علت نتیجه می‌گیرد که خداوند تمام نیازهای انسانی را از قبل می‌دانسته و برای هر یک از آنها از پیش پاسخی مناسب ارائه کرده است.

نویسنده روزنامه مورد نظر با این پیش فرض که انسان، عقلی محدود و ناقص دارد، آدمی را محتاج به استفاده از منویات کتاب‌های آسمانی ادیان می‌داند. این نویسنده در ادلمه می‌گوید

این کتاب‌ها کامل‌ترین راه سعادت بشر را در دنیا و آخرت به انسان نشان می‌دهد. وی همچنین نتیجه‌گیری می‌کند که قوانین وضع شده به وسیله بشر، قوانینی ناقص هستند و دارای جامعیت نیستند و اگر از جهاتی، نقص نداشته باشند، از جهات دیگر حتماً اشکال و ایراد دارند.

متن جواب دوم روزنامه الغری:

«جواب - تفاوت از زمین تا آسمان است، معمار آن است که طرح عمارت این خلق ریخته با کمال قدرت و توانایی غیر از بخل و هرگونه سفته و عبث هرگاه از اول عمارت را ناقص برآورد و سکنه آن را مضطر و مستأصل قرار دهد، تمام عیب و نقص بر او وارد شود. [و اما اگر که در عمل او اصلاح نقص و عیبی نباشد و هر چیزی را در جای خود چنانکه باید و شاید قرار دهد].

[لکن سکنه آن عمارت از استعمال جزء عمده آن که تمام صلاح و رشاد در اوست سر بیچند و تن در ندهند]. [پس در این صورت عیب از طرف آنها بود و الا حکیم کارآگاه از طرف خود منقعتی] [نقصی] [نیاورده و در حق آنها چیزی فروگذار نکرده و بخلی نورزیده]. [از این مطلب هم غفلت نشود که همه حرف‌ها بر فرض آنست که عقول بشر بتواند که به خودی خود پس از توالی قرون و انقضای دهور از روی تجربیات کشیده به تمام مصالح و مفاسد عامه امور خلق به نحوی که هیچ حیف و میلی در بین واقع نشود احاطه کند و همه جهات متزاحمه و حقوق متوارده مختلف را به نحو تعدیل و تسویه که از هرگونه افراط و تفریط عاری بوده باشد، ملاحظه نماید و گرنه هر خبیر دانا می‌داند که توسن عقل بشر از جولان در میدان بی‌پایان این مطلب]، [بسی تنگ و خط شعاعی بصر] [دیدن] آن از وصول بغایت [به غایت] بی‌نهایت آن بغایت کوتاهست]. [و اگر که وجود انبیاء که دست غیبت مریعی عقول آنها است و همچنین کتب سماویه [آسمانی] که نتیجه علم ازلی است و کامل‌ترین طرق تحصیل معاد و معاش را به طبقات مردم فرموده]، [در مابین آنها نبود، البته تا قیام قیامت به جز از قوانین ناقصه که هر یک از آنها اگر از یک جهت تمام بود، از جهات دیگر مورد نقص و موضع فساد می‌گردید، دست آنها به چیز دیگر نمی‌رسید]. [چنانکه تدریجاً در مجلات آتیه [شماره‌های بعدی روزنامه] به عنایت الهیه، ظاهر و هویدا خواهد شد».



بخش دیگری از مجله الغری اختصاص به نامه یکی از فضلائ ایرانی دارد که با تیر لایحه یکی از افاضل عظام (دامت برکاته) به چاپ رسیده است به این صورت:

«از مسلمات عقلیه و بدیهیات اولیه است که شرف و علو مرتبه هر علمی بر حسب مقدار اهمیت و فضیلت آن متصدی است که در اقدام بر آن عمل، منظور نظر شده، و قدر و قیمت هر شغلی در بازار انتقاد و صرافیه اعمال تابع قیمت و ارزش آن، نتیجه‌ای است که مترتب بر آن شغل می‌شود، رشته مؤدب بر یک فرض عالی حبل‌الله و عروة الوثقی طریق منتهی بر یک غایت اهم

صراط مستقیم نامیده، چنانکه عکسش رشته ضلال و طریق بوار [هلاک شدن] خوانده می‌شود و هر شخصی بصیر به اقتضای عقل سلیم در هر کاری [،]، [اول به مصدر و نتیجه آن کار نظر کرده و از روی همان میزان متانت] / و قار [و رزانت] [باوقار بودن / بردباری] آن کار را معین نموده و به هر درجه که اهمیتش مقتضی باشد اقدام و اهتمام می‌نماید و هیچ وقت عمر عزیز و وقت گران بهار را عن عمد [از روی عمد] در طلب مجهول و تحصیل غرض غیر معلوم صرف نمی‌نماید و چه بسا می‌شود که یک عمل واحد به واسطه [= به واسطه] جهات مختلفه و مقاصد عدیده که در آن منظور می‌شود محکوم احکام متضاده شده و از حیث مقدمیت مضر محکوم به قبح بوده و از جهت دیگر که مقدمیت بر یک مقصد مقدس داشته باشد محکوم به حسن می‌شود [.] و به ملاحظه مراتب رجحان و لزوم ذی‌المقدمه بر وجوب و اهمیت آن عمل افزوده شده و گاهی در اهمیت به مرتبه‌ای می‌رسد که مقدم بر مال و جان و عرض انسان می‌شود و بر هر ذی [صاحب] حسی معلوم است که اغراضی که در تحصیل مشروطیت متصور بوده در نهایت تعدد و اختلاف و مقاصدی که آن همه فرق [فرقه‌ها / گروه‌ها] متعدده عدالت خواهان را در راه اعاده و استحکام حریت [آزادی] بر آن همه اقدامات مجذانه و مجاهدات غیورانه و ادار نموده، در کمال تفاوت و افتراق است .

هر فرقه به یک خیالی در این راه قدم زده و هر طایفه به یک غرضی در این رشته سیر نمودند، در هر سری سودائی و در قلبی تمنائی بوده، هر کسی بداعی و وصول بر مقصود خود حرکت نموده و در این راه درک مرام خود مساعی بلیغه بکار می‌برد [.] و بدیهی است که صحیح‌ترین مقاصد و مهمترین اغراضی که جالب انظار متمدنین با عقل و دیانت و نقطه توجه ترقی خواهان اسلام پرست بوده، آن یگانه مقصد مقدسی است که نوع مسلمانان بداعی تحصیل آن مقصد اقدامات کامله نموده و از بذل مال و جان مضایقه نمودند و آن عبارت از حفظ بیدق [مهره شطرنج / پیاده] اسلام و تأیید حوزه اسلامی و استقلال مملکت اسلامی است که از تطاول قوای استبدادیه مشرف به انقراض بوده و از تسامح سلاطین و رجال وطن فروش نزدیک به اضمحلال شده بود، چون در این جزء زمان و وصول بر این نتیجه مقدسه بدون مشروطیت محال بوده و از دیار قدرت و شوکت اسلام و مسلمین و استخلاص از استیلای نفوذ جائرانه [ستمکارانه / ظالمانه] اعدای دین بدون نشر عدالت و قطع ایادی استبداد صورت امکان نداشت، از این جهت حضرت آیات الله حکم بر وجوب تحصیل مشروطیت داده و مخالفین را در حکم محاد با صاحب شریعت شمردند .

و اما اغراض دیگری که در قلوب بعضی از طالبین مشروطیت مخمر است قسمی از آنها که صورت صحیح داشته و ظاهراً مخالفت با قواعد شرع ندارد مثل ارزانی نان و گوشت و امثال ذلک [آن]، قابل ذکر نبوده و منفعت جزئی که در این غرض متصور است مقابل صدیک (یکصدم) این همه خسارت فوق‌العاده و تلفیات فوق‌الطاقه [= طاقت] نمی‌تواند بشود .

و اما قسم دیگری که ابداً صورت صحیح نداشته و مطابق هیچ عقل و آئین نبوده، در انظار بعضی از فرنگی‌ها جلوه می‌نماید و مقصودشان از مشروطیت [،] نه تقویت اسلام و نه حفظ وطن و نه آبادی مملکت است و غرضی ندارند به جز حریت مطلقه و لاقیدی محض و اشاعه فحشا و منکرات و اجرای رسوم و آداب یکه لوث مشروطیت و افشاح عالم انسانیت است [،] و ما ان شاء الله مندرجات تفصیل اصحاب این اغراض فاسده و بطلان این مقاصد رذیله را بیان نموده و مضراتی که از این گونه اشخاص بر مشروطیت وارد آمده و باعث خرابی ملک و ملت می‌شود شرح خواهیم نمود.

و فعلاً چیزی که به عرض عموم برادران ایمانی می‌رساند اینکه مفاسد اختلاف کلمه و معایب تشتت اغراض بر احدی مخفی نبوده و هرج و مرجی که از تبعیت هواجس [جمع هاجس / آرزوی نفسانی] نفسانیه ناشی گردیده و باعث زوال دولت و ملت می‌شود و جای هیچ شک و شبهه نیست. هر کسی که غیرت و وطنی داشته و طالب حیات ملت و بقای این آب و خاک است باید در مثل امر وزی که کوب سعادت و اقبال در افاق تاریک ایران طلوع کرده و تمام مقاصد ملت حاصل و زمام مهم [جمع مهم] امورات در دست ملت قرار گرفته، اغراض فاسده را کنار گذاشته [،] اختلاف کلمه را مبدل به اتحاد حقیقی نموده و در توحید مقصد که یگانه و وسیله آبادی مملکت است کوشیده و در تقویت جامعه اسلامیة بذل کمال مجهود بنماید و تمام اساس تمدن را بر مبانی متقنه اسلامیة تاسیس نموده و نقشه امورات و دوائر مملکت را از روی قواعد محکمه دین دین حنیف اسلام بردارند. و الیوم فریضه ذمه ما مسلمانا، این است که به اقتضاء التزام به توحید و دیانت بدین [= به دین] حنیف اسلام، حقیقت حریت و مساوات را به طوری که خداوند احدیت جل شأنه در کلام مجید خود اعلام فرموده و بنص [= به نص] آیات صریحه: «ان اکر مکم عندالله اتقیکم» و «فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه» و «اهل یتسوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون» سلب تمام شئون و اعتبارات خارجی فرموده و جهت امتیازی برای هیچ احدی قرار نداده مگر از حیثیت علم و تقوی و مجاهدات و خدمت بر اسلام در میانه خودمان مجرای داشته و از روی دستور خدائی رفتار بنمائیم و همان نحوی که مسلمین صدر اسلام [،] اصول مساوات را مراعات می‌نمودند؛ باین [= به این] معنی که وضع [فرومایه / ذنی] و شریف، و غنی و فقیه در مقام احقاق حقوق مساوی بوده، در هیچ حکمی از احکام قانون شرع مقدس مابین خلیفه مسلمین و ادنی [ضعیف تر / افتاده تر] رعیت اگر چه اهل ذمه [اهل کتاب] هم باشد فرق و تفاوتی ملاحظه نمی‌شد.

(القیوی العزیز عندهم ضعیف ذلیل حتی یؤخذ منه الحق، و الضعیف الذلیل عندهم قوی عزیز حتی یؤخذ له الحق، القریب و البعید فی ذلک سواء) ما هم همان اصول مساوات را به طور حقیقت

و واقعیت معمول به داشته به قدر امکان از سنت سنیه [بلند مرتبه] نبویه تخطی نکنیم. و چنانکه در اوائل اسلام از روی مراعات همین اصول مقدسه در اندک زمانی صیت [آوازه / شهرت] قوت و شوکت اسلامیان تمام شرق و غرب را احاطه نموده در قلیل مدتی غالب معموله ارض را تملک نموده، ما هم از برکت رعایت همان اصول شریفه بر حفظ استقلال و عزت خودمان موفق شده، آب رفته را به جوی بیاوریم.

الحاصل، ما امروز نمی توانیم مقصد مقدس خودمان را که عبارت از تقویت اسلام است گم نکرده و غرض اسلامی خودمان را از دست نداده به اعلی درجه تمدن و ترقی برسیم. [هر چیزی که با مطابقت شرع شریف و دخیل در از دیاد قوت و شوکت و ثروت اسلامیان و سیله آبادی مملکت مسلمانان است به مقام اجرا گذاشته و نشر علوم و تاسیس مکاتیب به طرز جدید با حفظ عقاید و آداب اسلامی نوبوگان خود بنمائیم، امتعه داخلی را ترویج بدهیم و توسعه در تجارت مملکت داده، تشکیل شرکت های تجارتمی بنمائیم.

احداث کارخانه جات نموده، راه آهن بکشیم و ترتیب اردوهای نظامی نموده و تحصیل اسلحه و ادوات بکنیم و مقصود این است که اگر کسی عقل سلیم داشته باشد می داند که آن اصول و قوانین تمدن و سیاست را که فرنگیان در اول زمان ترقیات خودشان را از ما اخذ نموده و نصب العین و سرمشق خودشان قرار دادند و از برکت اجراء و اعمال آنها رسیدند، به آنجائی که رسیدند. ما اگر امروز همان اصول مقدسه و قوانین متقنه دین خودمان را جلداً به مقام اجرا گذاشته و از کنوز [جمع گنج] اسرار الهیه و دائع نفیسه نبویه صلی الله علیه و آله و احکام مقدسیه شرعیه مستفیض [طلب فیض کردن] بشویم و به قدر ضرورت و احتیاج از علوم جدیده خارجه، آن مقداری که متعلق بر ترقیات مملکت است آورده در مملکت نشر بدهیم و اساس دین حنیف خودمان را حفظ نموده و مملکت خودمان را تعمیر نمائیم به اعلی درجه تمدن واقعی مرتبه تدین رسیده، سعادت دنیا و آخرت را درک نموده و به عزت دارین [دو جهان] نائل خواهیم شد و اگر به خلاف آنچه که ذکر شد راه اسلامیت و انسانیت را گم کرده در طریق تحصیل تمدن از روی نقشه تدین حرکت نمائیم و اساس ترقیات خودمان را بر مبانی متقنه اسلامی تاسیس نکرده، اصول و قوانین محکمه شرعیه را سرمشق خود قرار ندهیم، حریت را به مذاق بعضی از مردمان غیر صحیح به معنی آزادی از قیود شرعیه دانسته و تمدن را عبارت از عدم التزام بوظایف [= به وظایف] دینیه پنداریم و شیوه تقلید از اراجیف فرنگیان را پیش گرفته، عادات سیئه و اخلاق رذیله آنها را کمال انسانیت فهمیده از جاده مستقیمه شروع و دین بیرون برویم [می رویم]، بالقطع والیقین از آنجا رانده و از اینجا مانده، از ذلت دنیوی خلاصی نیافته و بر نکبت اخروی گرفتار خواهیم شد. (خسر الدنیا و الآخره ذلک هو الخسران المبین) پس غرض اصلی این است که طریق تمدنی که خدا و رسول و ائمه هدی (ع)

بما نشان داده و پیشینیان ما یک زمانی از آن راه رفته و به مقامات عالیه رسیده، دارای قدرت و شوکت و عزت فوق‌العاده گردیدند، باید ما هم امروز همان طریق را پیش گرفته و از راه خدا و رسول به سوی مقصد خودمان بشتابیم که بلکه عשרی از اعشار عزت و اقتدار فوت شده را درک نموده، زیر پای اجانب نمانیم و امیدوار از اداره مجله الغری چنانیم که در طی مجلات خود به یک مسلک مستقیم اسلامی بر عموم برادران دینی ثابت و مبرهن نمایم که مذهب اسلام عین تمدن و تمدن عین اسلام و ارتقا به مدارج عالیه ترقی و تمدن به اعمال اصول اسلام منوط و متوقف است و قطع نظر از آیات صریحه، اخباری که از رسول خدا و ائمه هدی (ع) در خصوص ارائه طریق تحصیل عزت و تکمیل نواقص نوعیه مسلمانان صادر گشته تدریجاً ذکر نموده و تشریح کنند و لزوم تمدن و ترقیات دنیویه را از فرمایشات لازم‌الاتباع آن پیشوایان راه معاد و معاش اثبات بنمائیم تا اینکه معنی: «و علمنا الله تعالی بکم معالم دیننا و اصلاح ما کان فسد من دنیانا» واضح و ظاهر گشته و معلوم بشود که آنها اعلام زاهره و شمسوس [جمع شمس] باهره [درخشان] دنیا و آخرت و معلمین علوم معاش و معاداند و طریق فوز [رستگاری] و فلاح ما مسلمانان، منحصر بر رعایت و تبعیت احکام دین مبین است و مادامی که بر سفینه نجات شرع نبوی متمسک نشده‌ایم از عرقاب فنا و هلاکت، به ساحل رستگاری نخواهیم رسید.»



همچنانکه از متن چاپ شده پیش روشن است که هدف از مشروطیت را معرفی کرده و صحیح‌ترین و مهمترین مقصد نهایی از استقرار مشروطیت حفظ و نگهداری دین اسلام و استقلال مملکت اسلامی است.

در ادامه هم تاکید کرده که تسامح پادشاهان و رجال و ظلم و ستم را با نشر عدالت و قطع ایادی استبداد امکانپذیر دانسته و نتیجه‌گیری می‌کند که به همین دلیل علمای عظام نجف از استقرار مشروطیت در ایران حمایت کردند و مخالفت با مشروطیت در ایران حمایت کردند و مخالفت با مشروطیت را محاربه با پیشوایان دینی دانستند.

در بخش دیگری از مطلب فوق آورده شده که جدا از در نظر داشتن تقویت اسلام را تأمین استقلال کشور، کسانی بودند که اهداف و آرمان‌های دیگری داشتند. یک برداشت از مشروطیت این است که در قالب نظام مشروطه، قیمت نان و گوشت ارزان شود. برداشت دیگری هم این است که برخی، مشروطیت را نه به معنای تقویت اسلام و حفظ وطن، بلکه به معنای آزادی بی‌قید و شرط و بی‌بند و باری و گسترش فحشا و فساد در نظر داشته و دارند.

البته در آن مطلب روزنامه الغری به صراحت گفته نشده که چه کسانی و چه گروهی،

مقصودشان از استقرار مشروطیت، چیزی جز اشاعه فحشا و منکرات نبوده است. اما در نهایت امر، در آنجا تاکید بر این است با تبعیت از اسلام و رعایت احکام آن، به ساحل رستگاری خواهیم رسید.



همچنانکه پیش از این آمد بخش «الباب الاول» مجله الغری اختصاص به طرح مباحثی در مورد تمدن و تدوین داشت. در بخش «الباب الثانی» با ذکر مقدمه‌ای در خصوص اهمیت دادن به علم تاریخ در جوامع غربی و تقلیل علم تاریخ به نقل یکسری حکایات و قصص در جوامع شرقی، مزایای آگاهی یافتن از تاریخ را بر می‌شمارد.

از جمله در این بخش ادعا شد که بعد از استیلای اسلامی بر شمال آفریقا و تشکیل حکومت اسلامی، کانالی بین دریای مدیترانه و دریای سرخ احداث شد که بعدها مسدود شد و کانال سوئز که توسط مهندسان فرانسوی (در قرن ۱۹) در این منطقه احداث شده در واقع احیای آن کانال قبل بوده است و صرفاً با مطالعه تاریخ است که فرض می‌توانیم بدانیم که چندین قرن قبل، مسلمانان در بسیاری از امور پیشگام بوده‌اند.

در دنباله این مطلب، نویسنده روزنامه الغری انسان را دارای دو عقل عملی و علمی دانسته و سپس اشاره به این می‌کند که قرآن مجید جامع و حاوی علوم اطلاعات متنوع و رستگار کننده است. در پاره دیگری از این بخش به نامه آیت‌الله العظمی خراسانی به احمدشاه قاجار اشاره کرده و ماده ۸ و ماده ۹ آن نامه را نیز آورده است که در این دو ماده تاکید بر این شده که به تواریخ پادشاهان سابق مراجعه و از آن درس عبرت گرفته شد.

متن این بخش از «الباب الثانی» در پی می‌آید:

در بیان حدوث اسلام و تاریخ ترقی مسلمین در بدو امر و منشأ انحطاط آنها

قبل از شروع در مطلب، تقدیم فی الجمله از اهمیت تاریخ مبادرت نموده، عرضه می‌دارد؛ از جمله علوم می‌کند که تاکنون در ملل مشرق زمین عموماً و مسلمین خصوصاً قدر و منزلتی نداشته و ندارد و حقیقت او در بوته جهل و پرده خفا مانده، یکی علم تاریخ است [۱]. بالعکس در ملل غربیه از علوم مهمه محسوب و زیاده از حد معتابه و معمول، امروزه از علوم لازمه‌التعلیم در مدارس یکی علم تاریخ است و شخصی که کتابی در فنی تصنیف نماید که لایق مقام مورخی گردد، البته آن شخص مابه‌الافتخار ملت خود به سایر ملل خواهد بود.

علم تاریخ در ملل مشرق زمین عبارت است از حکایات و قصص سالفه که شاغل فکر و مفرح قلب و رافع خون باشد، چنان که یکی از ریش سفیدان وقتی می‌فرمود و به خیال خود نکته می‌سرود که حکمای سلف، فن تاریخ را به جهت اشتغال و سرگرمی اشخاص مبتلا بتب [= به تب] لازم

تدوین کرده‌اند. در ملل غریبه عبارت است از وقایع ماضیه و خصوصیات حالات مردمان گذشته و کیفیات روش سابقین که سرمشق و قایع و حالات و کیفیات روش دیگران در ازمنه حالیه و استقبالیه گردد.

فن تاریخ در واقع منشأ استنباط احوال و اوضاع سابقه ادوار عالم است که مردم می‌توانند از آثار و اخبار سابقه میزان ترقی و انحطاط بنی نوع خود را در سوابق ایام به دست آورند و آن را مقیاس عملیات و موضوع فکریات خود قرار دهند. چنان که امروزه از اثرات حفریات شوش [پس از انعقاد قرارداد با فرانسویان] و قلعه دختران کرمان و اراضی بابل و نینوا و مصر ثابت کرده‌اند که معموره عالم و تمدن آن وقت بیشتر از الان بوده، قطعات فلزیه در اطاق موزه مصر به خوبی شاهد است بر اینکه این قطعه در کارخانه ترقی تهیه شده و این قوه عجیبه از استکشافات عهده قدیم است. یا آنکه از واقعه مصالحه ایران با روم، در بستن سد نهر کارون که بنا شد رومیان بیندند و ۳۰ هزار رومی با شخص فنصیر تا چند سال به تهیه این نهر که در حقیقت اکسیر است پرداختند، استنباط می‌شود که این وادی غیرزرع الانی تا چه اندازه قابل زراعت و لایق اهمیت است.

یا آنکه از استیلای لشکر اسلام بر حدود شمالی افریقا [= افریقا] تا وسط افریقای مرکزی و صحرای کبیر جنوبا و بوغاز [تنگه] ستیه غربا و تشکیل سلطنت اسلامی در اندلس [= اسپانیا] به آن سرعت و جلادت معلوم می‌شود که آن وقت کانال سوئیس [= سوئز] مفتوح بوده و عرضا مسدود شده، پس فلان شخص فرانسوی که خود را مجدد عالم و محیی قطعات خمسه کرده در افتتاح کانال می‌داند بیجاست.

الحاصل، مقصود از نگارش این امور اثبات اهمیت تاریخ است و ثمرات مترتبه بر آن و به عبارت اوضح بنی نوع انسان را دو عقل است؛ یکی عقل علمی دیگری عقل عملی [.]
موضوع عقل عملی تجربه است در سرد و گرم دنیا، تکمیل شخص به تحصیل عقل عملی است بدون عقل عملی اساس عقل علمی با در هوا و هبأ [گرد و غبار] منشور [پراکنده] است.
شاگردانای فارغ التحصیل ممتحن مرجع خدمت نخواهد شد مگر در ادارات عامه مصدر عمل و اشغال مهمه گردند و از روی تجربه دارای عقل عملی شوند.

چون که تحصیل عقل عملی از برای هر یک از افراد بشر، در کمال صعوبت [دشواری] و فوق حدالتقریر مشکل است مگر آنکه عمر را مکرر نمایند تا با یکی تحصیل عقل عملی و با دیگری به اعمال پردازند، این هم محال است از آن طرف هم این معنی فطری در طبع حیوانی است که اگر حیوانی احساس کند که برادر نوعی او از آن راه به چاله افتاده، این یکی طبعاً راه را کج خواهد نمود. اگر انسانی دید رفیقش از فلان غذا مریض و از دیگری صحت یافت، قهراً همان را سرمشق خود قرار می‌دهد.

لهذا فن تاریخ را که عبارت است از کیفیات اوضاع و احوال اسلاف در قرون سابقه به جهت سرمشق و تحصیل عقل عملی از برای اخلاف در قرون لاحق، تدوین نمودند تا اخلاف، کتاب احوال اسلاف [پیشینیان] را نصب العین [پیش چشم] خود قرار داده، از محاسن و مساوی او عقل عملی را میزان بندی اعمال خود نموده.

پس از این بیان، واضح گردید که فن تاریخ از برای مردمی که خیال ارتقای مدارج عالیه ترقی دارند لازم است و بدون او نیل به مقصود معسور [دشووار] بلکه عادة محال است.

و از اینجا بایست فهمید که قرآن مجید تا چه اندازه جامع علوم و حاوی طرق صلاح و فلاح عباد است. همین علم تاریخ که موجب تکمیل عقل عملی است از برای اخلاف بشری در دوره آتیه، اساس همین مبارک قانون اساسی ما [قانون اساسی مشروطه ایران] بر آن است. اغلب وقایع قرون ماضیه و حالات انبیای سلف را در ضمن بیان تاریخی به شخص اول دایره امکانی (صلی الله علی و آله) نازل فرموده و بعد از آن ثمره آن را هم که سرمشق و دستور العمل افعال و روش بندگان او باشد بیان می فرماید، چنانکه در سوره هود می فرماید: «و کلا نقص علیک من انباء رسل ما نثبت به فؤادک و جائک فی هذه الحق و موعظة و ذکرى للمؤمنین». در سوره حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام قبل از شروع باصل [= به اصل] قصه می فرماید:

«نحن نقص علیک احسن القصص» و در اختتامیه واقعه می فرماید: «لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب». هر کس که عن فکر رجوع بدین کلام عزمن قائل نماید تصدیق خواهد نمود که اگر تمام مورخان عالم و دانایان ملل دنیا علی شتات ها و اختلاف ها جمع شوند و یک کنفرانس تاریخی تشکیل دهند و تمام عمر خود را صرف بیان فائده و ثمره تاریخ کنند، بیش از آنچه در تحت این سه کلمه مبارکه (موعظه) و (ذکر) و (عبرة) که از برای مؤمنین و اولی الالباب دستور داده شده نتوانند بیان نمایند، همچنین ملفت خواهد شد که نیست صفحه و سوره ای از قرآن که دارای یک واقعه تاریخی نباشد، ولی افسوس هزار افسوس که این دستور شریف مثل سایر حقایق دینیه و اصول مقدسه اسلامیه از دست رفته و امروزه بایست از ملل مسیحیه [اروپایی] که از مبدأ اسلام تلقی کرده اند، تلقی نماییم.

به هر جهت پس از این بیان معلوم شد که امروزه اهم امور از برای ما مسلمانان که رشته حیات مان به مویی بسته است، آن است که تاریخ اسلاف خودمان را در صدر اول اسلام پیشنهاد خاطر نموده، همان را موضوع فکریات و مقیاس عملیات خود قرار داده تا بلکه آب رفته به جوی باز آید چنان که در لایحه ارشادیه تبریکه که از طرف بندگان حضرت مستطاب غوث الملة الناجیه، کھف الامة المرحومه، و روح الشریعة المحمديه، بانی السلطنة الشوریه، مؤسس العدالة فی الممالک الاسلامیه، الذی به جمعت شمل الدین و تمت حجت الاسلام علی البشر فی القرن الرابع عشر

مولانا الافخیم و استاذنا الاعظم الشیخ محمد کاظم الخراسانی صان الله به حوزة الاسلام و ردبه کید الزنادقة العان، به حضور اقدس اعلى حضرت شاهنشاهی السلطان احمد شاه خلدالله ملکه و سلطانه اهدا شده و کلیه صلاح و فلاح سلطنت اسلامی را در ضمن موادی چند درج و اخطار فرموده اند، بدین مطلب به عبارتی مختصر اشاره شده در ماده هشتم و نهم می فرمایند:

ماده هشتم - مراجعه به تواریخ سلاطین بزرگ عالم و دانستن اینکه به چه روش رفتار و نشر معارف مذهبی و استقلال ملت خود را پایدار و در صفحات تاریخ عالم، نام خود را به یادگار گذارده و بر طبق همان سلوک و رفتار و مراقبت فرمایند ان شاء الله تعالی.

ماده نهم - این معنی البته از تاریخ ایران بر ذات اقدس مکشوف خواهد بود که هر یک از سلاطین سلف، چه سابق بر ساسانیان و چه بعد از آن در وادی خوشگذرانی برآمده و عمر خود را بهویات [= به هویات] مصروف داشته اند، قاطبه رجال مملکت هم پیروی طیفه ملوک خود نموده، ضعف و مذلت بار آوردند و هر کدام که از این عیاشی ها و شهوات نفسیه و سبیه احتراز و هم خود را به وظایف رعیت پروری و مملکت داری و نشر عملیات و تربیات لشکری و کشوری و آبادی مملکت مصروف داشته به اندک زمانی [،] [مقدم] [برتر از] [بر سائر سلاطین جهان شدند. امید که ان شاء الله ذات اقدس نیز از طریق و خیمه [ناگوار] [اولی] به کلی اعراض [روگردان] و احتراز و مسلک ثانی را نصب العین خود فرموده عما قریب مامون را حاصل خواهند فرمود ان شاء الله تعالی. «



در ادامه مطلب گردانندگان روزنامه الغری بر خود واجب می دانند که در مورد علل بروز و ترقی مسلمانان در گذشته و علل انحطاط آنها بحث کنند. در این راستا بخشی از کتاب یا رسانه لثالی نوشته شیخ محمد اسماعیل محلاتی غروی را در این شماره از مجله الغری به چاپ می رسانند.

از دید گردانندگان روزنامه الغری، این کتاب به بهترین شکل محاسن حکومت مشروطه و روش تطبیق دادن آن با آموزه ها و اصول دینی اسلام را به زبانی ساده تشریح کرده است.

امیدواری گردانندگان روزنامه الغری هم جالب است. چرا که آنها اظهار امیدواری می کنند با انتشار محتوای این کتاب، شبهاتی را که مخالفان مشروطیت القا کرده اند بر طرف شود تا مردم از حکومت مشروطه حمایت کنند.



ادامه مباحث الغری بعد از پایان نامه آیت الله خراسانی: «لذا بر اداره مجله الغری که بیان مصالح مسلمین را متکفل شده، لازم است که تاریخ حدوث اسلام و منشاء ترقی مسلمین را اولاً و موجب انحطاط آنها را ثانیاً، در طی مجلات خود به بیانی واضح عرضه داشت قارئین کرام بنمایند. رساله لثالی المریوطه فی وجوب المشروطه اثر خامه مشکین ختامه، احدی قوائم النهضه العلمیه

الاسلامية في تشييد مباني المشروطة و واحد من أركانها في تأسيس العدالة الشورية، ترجمان الفقهاء و المجتهدين، عنوان الاولين منهم و الاخرين، مجمع بحرى العلم و العمل، شيخنا الاجل و الاستاذ الاكمل، حضرت الشيخ محمد اسماعيل المحلاتى الغروى لازاله البواطن العلوم الاسلاميه بانوار بياناته ظاهر.

چونکه بهترین کتابی است برای ارشاد نمودن عموم مسلمین به محاسن مشروطه و کمال تطبیق آن با قواعد دینیه و مبانی اسلامیه که به لسان سهل و بیانی ساده نوشته شده و هر کس را به حسب فهم در خور استعداد خود از آن فوائد آن بهره و نصیبی وافى خواهد بود و مردمان این دوره از عالم و عامی کمال احتیاج را به آن دارند و در جزء مجله الغری بر حسب وعده‌ای که داده شد مندرج نمودیم، امید از برادران دینی چنانیم که از روی غور [تامل] و دقت ملاحظه و مطالعه نموده، هر گونه و سوسه که از روی و سوسه مغرضین و معاندین نسبت به سلطنت مشروطه در قلوب صافیه آنها پیدا شده زائل گردانند.

بخش‌هایی از کتاب شیخ اسماعیل محلاتی درباره مشروطه

در این شماره الغری که یگانه [یکمین] شماره آن است مقدمه کتاب و بخشی از فصل اول کتاب شیخ محمد اسماعیل محلاتی غروی چاپ شده است.

محلاتی در کتاب خود در مورد انواع و اقسام سلطنت و نقد سلطنت استبدادی و حفظ حقوق مردم در سلطنت مشروطه بحث کرده است. متن کامل بخشی از مطالب کتاب محلاتی که در الغری چاپ شده:

«بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله على اشرف خليفته محمد و اهل بيته الطيبين الطاهرين و بعد پس از آنکه ندای غیبی مشروطیت سلطنت و محدود شدن ادارات دولت در اطراف و جوانب بلاد ایران بلند شد و نوع مردم را به جوش آورد که خود را از مفساد غیر محصوره اطلاق شهوات سلطنت استبدادیه که دین و دنیای آنها را تباہ می کرده بر همانند و مدد غیبی هم بر طبق آن ندای غیبی اعانت کرد و به تدریج آثار نفوذ و جریان آن در نوع بلاد انتشار یافت، از طرف دیگر غیر واحدی از جمله متنسکه و غیر متنسکه به جدی و اهتمامی به غایت تمام برخلاف آن، قیام و اقدام نمودند و به عذر فساد اشتراط و منافات قوانین با قوانین شریعت مطهره (علی صاد عها آلاف الثناء و التحیه) متمسک شدند و در این باب مکتوبات عدیده؛ مبسوطه و غیر مبسوطه از هر طرف، خاصه از بعضی از بلاد معظم آذربایجانی [قیام تبریز به رهبری ستارخان] به نجف اشرف (علی ساکنه آلاف التحف) که مرکز علمی و ملجاء دینی فرقه محقه امامیه است، نوشتند و زیاده از حد بر اضمحلال دین مبین که بر قول آنها به سلب جریان قوانین مشروطیه و تحدید حدود سلطنت حدوث یافته، افسوس خوردند و اگر چه بعضی از آنها از جهت ضعف عقل و قله [کمبود]

علم و جهل به حقیقت امر بدون غرض نفسانی اقدام باین [= به این] امر نمودند.

لکن از گوشه و کنار عبارات بعض دیگر از آنها به اوضح و جهی بروز داشت که از هرج و مرجی که اولاً در آن بلاد جریان داشته، و ثمرانی می‌برده و برای آن هم مثل امثالش از آن نمو کلاهی بوده و از اینکه هر گونه مطلبی در تحت میزان مضبوطی درآید صرفه نمی‌برد و ثمری نمی‌بخشد بدین سبب تسویل نفسی او را واداشته که ندبه باطنیه خود را که در حقیقت بر فوت منفعت دنیوی است به اسم ندبه بر دین بلند کند، شاید دسیسه آن جو شلشی در علمای این ارض مقدس بیاورد که از سران بر ضد مشروطیت و محدود بودن استیلای دولت که ترجیح و تقدیم آن بر اطلاق و خودسری شهوات استبدادیه که در آن بلاد معمول بوده و هست از ابده بدیهیات به شمار آید و قیام و اقدام نمایند (ولا یحیی المکر السیء الا باهل). در هر صورت غیرت دینی و عرق اسلامی و شبهه و خوب عینی لعدم العلم بقیام من یکفیه محرک شد که فساد آن خرافات به نحو واضحی ارائه شود تا موجب تشویش خیال امثال آنها از ضعفاء العقول آن بلاد که از قوه متصرفه بالمره [یکباره] عاری و به هر صورت هر ناعقی متحرکند نگردد و توضیح این امر در ضمن دو فصل صورت پذیر شود:

فصل اول - در بیان [فرق] اجمالی ما بین سلطنت مشروطه محدوده و سلطنت مطلقه مستبده و وجه ترجیح اول و تقدیمش بر دوم در مقام دوران و تعارض. فصل دوم - در بیان شبهاتی که در آن مکتوب‌ها ذکر شده و توضیح جواب از آنها (و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب)

اما فصل اول

پس سلطنت مشروطه و دولت محدوده، مبنای او بر این بود که فوائد عامه و منافع کلیه سیاسی و آنچه موجب صلاح و رشاد و باعث تمدن و عمران مملکت است به مجموع سکنه آن مملکت متعلق باشد و به همه آنها رجوع کند؛ کل علی قدر مدخلیه وجوده فی عمران المملکه و لوازم تمدنها، نه اینکه همه مختص به یکی از آنها بود یا به دیگری که خارج از کل است راجع شود و مابقی بالکلیه مکفوف الید و مسلوب الحق از قبیل کسی بوده باشد که در خانه غیری به اذن و اجازه او به عاریه ساکن است و همه تصرفاتش در آن خانه منوط به اذن و در تحت ولایت او است چنانکه در بیان معنای سلطنت استبدادیه خواهی دانست و پس از آنکه جهات عامه مدینت و مصالح کلیه تمدن مملکت به نفوس مجتمعه در آن متعلق شد، نفی و اثباتش به آنها رجوع کرد، پس بایست که لابد از جانب عموم و از طرد جمهور آنها امنائی تعیین شود که جلب منافع عامه و دفاع مضار کلیه به نظر آنها منوط گردد تا که در اطراف و جوانب آن نظر انداخته، صلاح و فساد نوع را از روی مشورت نفی و اثبات معلوم نمایند و به توسط امنای دولت و حواشی و اجزای سلطنت بر پادشاه که رئیس اجرای افکار و اعمال انظار است عرضه دارند تا که او بر طبق آنچه که تصویب شده امر و ناهی باشد و همه ادارات دولت را از روی آن میزان تحریک نماید. [.] پس در حقیقت هیئت

مجموعه وکلا در معموره بلاد از قبیل عقل عملی و قوه نظریه بود در مملکت که به معاونت این دو قوه و تمامیت هر یک در موقع خود تمام محاسنی که ما بالقوه مملکت است بالفعل شود و جمیع فوائد مرجوه [امیه داشته] از آن بر او مترتب گردد و می توان به عبارتی اخصر از این گفت که اشراط [شرط کردن / مشروطه] در سلطنت عبارت است از: تحدید نمودن اشغال پادشاهی و تقیید [مقید] کردن اطلاق ادارات آن را به حدود و قیوری که به حسب نظر عقلا و سیاسیون مملکت به حال نوع مفید باشد و موجب قوام مملکت و باعث از دیاد قوت و شکست دولت و ملت گردد. و اما سلطنت مستقله و پادشاهی بالانفراد که سکنه مملکت را به هیچ وجه من الوجوه در آن حق مشارکتی نباشد، پس به دو نحو تصور شود:

اول - آنکه در ثبوت حقوق نوعیه برای نع ملت در مصالح عامه و فوائد کلیه مثل اول باشد، مصالح و مفسد راجعه به مملکت را خود آنها مالک باشند و لکن نه به نحوی که نظارت در امور و نظر نمودن در جهات سیاسیدملکیه به خود آنها راجع باشد که به وکلا ارجاع کنند بلکه آن هم از وظایف سلطنت بوده باشد. پس بر خورد پادشاه لازم باشد که بدون تکامل و تساهل به جهت نظریه نیز قیام و اقدام نماید و محض دل سوزی به حال نوع و ایصال نفع به آنها در کمال تیقظ [بیداری] و بیداری بخودی خود به هر دو جهت من النظریه و العملیه رسیدگی کند و اگر هم مشاورانی در بعضی از امور یا همه آنها یا بعضی از افراد ملت در بین بیاورد به اراده و اختیار خود او باشد که در حقیقت از افراد ملت برای خود معاون و ظهیری [پشتیان] برگزیده و این حوا از سلطنت از قبیل ولایتی بود که در شرع مقدس برای ولی اوقاف عامه و امثال آن مقرر شده که بایست شخص به ولی به تمام مصالح وقف نظرا و عملا رسیدگی نموده و بدون حیف و میل، به موقوف علیهم برساند چنانکه مبانی ریاست ابنیا و خلافت او صیای آنها در امم خود بر این است و سلطنت ائمه اثنا عشر که از جانب خدا در این امت مرحومه مقرر شده، از این قبیل است و ملحض مفاد آن، آن است که از جانب خداوند برای هیات جمعیت اسلامی و عموم مسلمین در شریعت اسلام که اتقان [محکم] و استحکام آن عقول سیاسیون عالم را به دهشت [حیرت] / سراسیمگی [انداخته حقوقی در ممالک اسلامی مقرر شده، مصالح و مفسادی عموما و خصوصا برای آنها ملحوظ [لحاظ شده] گشته و امام نظام کل و جامع شتاب [پراکنده / متفرق] آنها است و برای او است ولایت مطلقه، هم در اعمال نظر در جلب آن حقوق و هم در ایصال [وصل کردن] به عموم رعیت و اجرای آنها در مجاری خود و این نحو از پادشاه، هم عقل علمی مملکت و هم عقل عملی خواهد بود و چون چنین است بایست که دارا باشد هر گونه صفتی از صفات کمالیه را که در سیاست مدینه محل احتیاج است من العلمیه و اعلمیه والا اگر در هر یک از این دو جهت منقصتی [نقص] فرض شود، موجب فساد مملکت و باعث حدوث اختلال در نظام ملت خواهد شد و از اینجا است که فرقه محقه شیعه بر آنند که امام

بایست در قوه نظریه خالی از خطا و در قوه عملیه عاری از هوا [= هوی] باشد تا به سلب خطای او در نظر و یا در هوا و هوس او در عمل فسادی مترتب نشود و در هیچ یک از این دو جهت که در قائمه نظام کلند خلل راه نیابد.

دوم - آنکه سکنه مملکت را در فوائد نوعیه و منافع عامه حاصله از آن اصلا خطی و نصیبی نباشد و عموم ملت از نوع آنها بالکیه مکفوف الید و مسلوب الحق بوده باشند، بلکه همه مختصه پادشاه بود و سکونت رعیت در مملکت مقدمه باشد برای تحصیل آن فوائد و دست آوردن آن مصالح به هر نحو که شهورات سلطنت و اردات حواشی و اجزاء اقتضا کند و نه آنکه فقط فوائد کلیه مملکت حق طلاق [حلال روا] او است، بلکه امور شخصیه رعیت و نفوس و اعراض آنها نیز تعلق به او دارد به این معنی که اگر چه رعیت در امور شخصیه خود فی نفسه مختار است لکن مادامی که اراده پادشاهی برخلاف آن نباشد و اگر که شد هیچگونه حقی برای آنها در او نیست - العبد و مافی یده طولاه - و این است مراد از سلطنت مطلقه مستبده و ملحض آن استیلای اراده شخصیه ملوکانه است بر تمام امور مملکت، نوعی باشد یا شخصی به هر نحو که شهورت یا غضب او اقتضا کند، چه اینکه به حال ملک یا ملت مفید باشد یا مضر، چنانکه سیره عملیه کثیری از پادشاهان جور در مملکت ایران بر این شهر جاری بوده، از هر کس هر چه خواستند گرفتند و به هر کس که خواستند دادند و در نفوس و اعراض و اموال و دم معامله ملکیه علی الاطلاق نمودند و اگر هم رعیت در مقام تظلمی برآمد بایست به نحو التماس و استدعا از مالک علی الاطلاق خود به تممرعات و استسفاعات او را به مقام ترحم و تلطف بیاورند تا اگر بخواهد به کرم خود تفضلی کند و الارعیت را در مقابل پادشاه، حق جواب و سوال و چون و چرا نیست. (لایستل عما یفعل و هم یسلثون) پس از بیان اقسام سه گانه سلطنت و تصور اجمالی هر یکی از آنها، گفته می شود که قسم دوم که امارتی است الهیه و ولایتی است شرعیه، از موضوع بحث ما خارج و دسترسی به آن بالفعل برای ما ممکن نیست و مملکت ما فعلا از آن محروم است، فقط آنچه موضوع بحث است، دو قسم دیگر است که بایست به میزان عدم بسنجیم و به نظر قسط بنگریم که در صورت تعارض و دوران، ترجیح با کدام است، [،] اگر چه هر دوی آنها با وجود دسترسی به قسم دوم باطل و عاطل است و پس از آنکه دانسته شد که خلاصه سلطنت مشروطه تحدید تصرف سلطنت مطلقه استبداد به اطاق و خودسری شهورات سلطنت و ادارات دولتی است به هر نحو که خیالات شخصیه آنها در همه امور اقتضا کند.

پس برای هیچ ذی شعوری جای شبهه و تردید در ترجیح اول بر ثانی باقی نخواهد ماند و چگونه می شود کسی مقام اطلاق ظلم و مرتبه بلاشرطی آن را ترجیح دهد که بر مبنای خاصه محدودده از آن، آنها به حدود و قیودی که موجب استجالات فوائد و عامه و دفع مضار نوعیه شود، مگر آنکه

اغراض شخصیه و خیالات نفسانیه داشته باشد و الاشخص با انصاف ولو کافر باشد هرگز راضی نشود که دست و پای ظالم باز باشد که هر نحو جست و خیزی که می خواهد بکند، هر که را خواست بکشد هر چیزی را خواست از هر که و هر چه باشد ببرد، از فوائد عامه و منافع کلیه چون معادن و غیره که باعث ثروت و موجب غنای مملکت است به خاطر خواه خود به هر فرنگی که می خواهد بدهد [انتقاد به نحوه قراردادهای دوره قاجار]، امتیاز افتتاح بانک که مقناطیس جذب و جوده نقدیه مملکت است به هر دولتی که خواسته عطا کند، مسافت مخصوصی از طرف آذربایجان که همه می دانند برای امتداد خط آهن به دولت روس بفروشد و قباله به اسم شخصی امپراطور چنان که مسموع شده بدهد و ابد ملت را حق رد و قبول نباشد، یک وقت خبر می شوی که رندان همه جهات ثروت مملکت اسلامی را با لکلیه زدند و همه مسلمین را از فقیر و غنی زیر دست و پان شانده در تحت ادارات خود قرار دادند، وجوه نقدینه ملت در مقابل کاغذ پاره ها که اسم او را اسکناس گذارده اند همه رفت [شیخ محلاتی تصور می کند که اسکناس هیچ ارزشی ندارد]، طرق و شوارع و منافع حاصله از آنها هم رفت، جنگل های خداداد و ثمرات آنها همه رفت، وجوه تجارت کلید و اکتسابات عامه که سبب تحصیل ثروت و غنای عموم ملت است به واسطه امتیازات [قراردادهای ایران با خارج] آنها که به خارجه داده شد همه رفت و بدین سبب مکنت و ثروت ایران جیب و بغل اهلش را خالی گذارده و به طرف اروپا رهسپار شد و در عوض فقر و فلاکت و قحطی وجوه نقدیه را از طلا و نقره ما بین وضع [فقیر و دنی] و شریف مردم به یادگار گذارد. از همه اینها گذشته سیاحت ممالک اروپا از لوازم شوون سلطنت است [انتقاد به سفرهای اروپایی پادشاهان قاجاری] و پادشاه در موقع فرصت، البته از او صرف نظر نخواهد کرد ملازمین رکاب هم در این سفر خیلی کار دارند. دخل ایران هم که وفا باین [=به این] خرج های گزاف نمی کند بلکه از قرار معروف سالی شش کرور [۵۰۰ هزار] کسر دارد. پس بالید برای مصرف این سفر خیریت [نیکویی / برتری] اگر قرض کرد، دولت روس هم که با وجود رهن به منت قرض [وام] می دهد، بلکه به کسی که واسطه این قرض مبارک است خلعت و نشان مخصوص خواهد داد. خوب حالا که قرض کردیم آیا کی ادا می کنیم، دولتی که هرج و مرج ادارات آن به حدی است که دخل مملکت او وفا به خرج عادی متعارف آن نمی کند دیگر از کجا برای او میسر می شود که این قروض گزاف که برای مخارج فوق العاده می کند، ادا نماید. یک وقت از خواب بیدار می شوی که شعب و شوون [=شوون] مملکت هم به گرو رفت و همسایه های رووف مهربان مثل مور و مسلخ بر سر ما مسلمان ها ریختند و بی صدا ندا بدون، زحمت جنگ بیرق طلب احمر را به جای بیرق شیر و خورشید در کمال سطوت [غلبه / ابهت] و صولت [قدرت / غلبه] کوییدند و صدای ناقوس در اطراف مملکت اسلامی بند شد [انتقاد به ایجاد کلیسا برای مسیحیان در داخل ایران].

ایمان به کفر و سمجه به زنار شد بدل - اسلام پایمال و حقیقت مجاز شدای بیچاره من و تو که در بستر استراحت آر میده و به خواب ناز رفته ایم و از جایی خبر نداریم، عقلای مملکت و سیاسیون ملت که از اطراف و جوانب امور عالم با خبرند پس از آنکه ملتفت این مفساد دینیه و دنیویه که از لوازم خودسری ادارات دولت و لاحدی شهوات سلطنت شدند عوم ملت را به هیجان آورده و در مقام جلوگیری برآمدند و می خواهند به مدد غیبی و اعانت لاریبی [بدون شک و گمان] تصرفات سلطنت و شهوات و ادارات آن را در مقام لاحدی به موقع تحدید تنزل دهند و حد یقینی برای آن مقرر دارند که موجب مفساد مذکوره نشود و مملکت اسلامی به ثمن بخشی [بهای کم] از دست نرود. در این بین صدای واشعریعتای جاهلانه تو [ظاهر منظور محلاتی، شیخ فضل الله نوری است] و امثال، در مقام منع اجرای آن بلند می شود و اعوان [یاران] و حواشی سلطنت که سالهاست ایران را چاییده اند و باز به این طمع خامند؛ صدای دلربای شماها را دست آویز [دستاویز] کرده و تفرق کلمه مسلمین را که از شما ناشی شده غنیمت شمرده، بلکه در باطن بعضی از ساده لوحان شما را چنانکه ندانند کوک می کنند و بدین وسیله شورش و انقلاب در ضعفاء العقول از مردم انداخته، نمی گذارند که این امر در مردم قراری بگیرد و از فشار خودسری و اطلاق خیالات استبدادیه و مفساد عالم خراب کن آن خلاصی یابند و به دقت که ملاحظه کنی ندبه [گریه] دینیه تو سبب عهده عدم استقامت این امر و حدوث این همه انقلابات گردیده و همین ندای دینی تو [،] دین را برده و همین سبحة [دعا . تسبیح] تو، زنار را اشاعه داده، آنوقت خوب است به فسق و فجور ارباب کبایر و فساق غبطه بخوری چرا که ضرور آن عائد به شخص خود آنها است و این عبادت تو اسلام را واژگون کرد و قائلین به تثلیث [منظور مسیحیان است] را بر موحدین استیلا داد [. شاعر [حافظ] در ادوار سابقه [گذشته] به مقتضای آن دوره گفته : ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود - تسبیح شیخ و خرقة رند شراب خوار و در این دوره که کون (جهان) در ترقی است بایست گفت : ترسم که روز حشر تسبیح شیخ بر خرقة رندان تقدم جوید (یوم ندعو کل اناس با ما مهم).

در هر صورت عنان قلم به طرف دیگر رفت و از مقصود اصلی بازماندیم و خلاصه سخن این شد که مشروطیت سلطنت، غیر از محدود شدن تصرفات دولت به حدود کلیه نافع چیز دیگر نیست و ثمره آن دو چیز است : یکی تحدی جور و تقیید ظلمهایی که از سلطنت و حواشی آن بر مردم ورود کند، دیگری جلوگیری از نفوذ تدریجی کفار [مسیحیان] و استیلای آنها بر جهات رابعه [چهار گانه] به مسلمین از تجارات و اکتسابات عامه و غیره و نیز بر سایر شعب و شؤن [شؤون] مملکت اسلامی که بالاخره منجر شود به نفوذ تام و استیلای کلی آنها به تمام جهات مملکت و مضمحل شدن و از دست رفتن دولت اسلامی بالمره [یکباره] و این مطلب اگر چه از بیانات مذکور به نحو اجمال معلوم شد، لکن دانستن تفصیل آن که اکداست در مقصود موقوف است باینکه

ضروریات اشغال سلطنت که بر پادشاه رسیدگی به آنها لازم است و فساد و خرابی آنها موجب فساد در امور مملکت و فتنای آن با کلیه [با تمامی] خواهد شد، به نحو اجمال [مختصر] ذکر شود و معلوم شود که رسیدگی دولت مطلقه مستبده مملکت ما به آن امور در این دوره حاضر و ادوار ماضیه [گذشته] که در مدت عمر پنجاه شصت ساله خود مشاهده کردیم به چه نحو است و عاقبت و خیمه و ثمره فاضحه و قیحه آن چه خواهد شد و تقیید آن به حدود خاصه و موازین عامه نافع که غرض از این رساله بیان و چوب او است چه نتیجه خواهد داد و چگونه موجب رفع مفاسد کلیه استبداد خواهد گردید. پس می‌گوییم؛ در حالی که از خدای خود که حول و قوه نیست مگر باو [= به او] و استعانت می‌جوییم که کلیه امور مذکوره هفت است: اول - [اولین وظیفه دولت - اخذ خراج [مالیات] و جلب اموالی مخصوصه از عموم رعیت برای مصارف نوعیه و لازمه و طریقه تحصیلش چنانکه از قدیم الی الان معمول است، بایست که حکومت مخصوصی در هر یک از بلاد تعیین شود تا به توسط آن آنچه مقرر شده از رعیت دریافت نموده به مرکز سلطنت ایصال نماید و میزان در مه تعیین آن حکومت به حسب آنچه نوعاً در این ادوار استبدادیه مشهور شده آن است که شخص صدارت که اولین شخص دولت است، نفی و اثبات ورد و قبول در هر امری از امور، بسته است.

به خیالات شخصیه او، حکومت هر بلدی را برای هر که میل داشته باشد به نظر شاه جلوه دهد] و [پس از آنکه برای نفس سلطنت پیش کشی گزارفی منظور کرده باشد ثم (سپس) برای خود صدارت و بلکه هر یکی از رجال دربار که در تعیین آن حکومت، نفس خیری زده باشند. پس از آنکه عمل ختم و حکومت منجز [حالت روا شده] شد، آقای حاکم جمع کثیری از فراش‌های [ماموران / کارگزاران] سفاک [بی‌رحم] بی‌باک گرسنه را با دستگاه‌های متعدد از صندوق‌خانه و قهوه‌خانه و آب‌دارخانه و فراشخانه و غیره و غیره که هر یک از آنها مشتمل بر نفوس دیگره است از گرسنه‌ها با خود بردارند و با این هیاهو بر سر رعیت بیچاره بریزد در حالتی که در خود آن بلد هم جماعتی از نامسلمان‌های گرسنه که گوشت و پوست و استخوان آنها از دماء [خون] مسلمین و اموال پرورش یافته، از قبیل کلاتر شهر، داروغه بازار، کدخدای محله منتظر ورود حکومت عادلان‌اند که باید گذشته از آنکه خودشان را سیر کنند هر کس هم که به آنها بستگی دارد از وجوهات دیوانی معاف باشد چنانکه هر کس هم در آن بلد [شهرت] شأنی دارد و حکومت بترضیه [رضایت] و سکوت محتاج است از وجوهات مذکوره معاف است و در مقابل برضعفاء از رعیت که بستگی [= وابستگی] به محل معتبری ندارند تحمیل می‌شود و پس از آنکه حکومت حکومت به قدم خود بلد را زینت داد و از وجوه و اعیان آنجا کسانی که باید آن بدبخت را معیده مداخل [درآمدها] خود قرار دهند شیرینی و تعارفات مناسبه که موجب ترضیه خاطر او باشد به محضرش فرستادند و از این گونه امور فراغت

حاصل کرد، آن وقت وجوهات دیوانی بلد را از روی میزانی که در طهران [=تهران] بجرچش آورده‌اند مبلغهای گزاف بر آن افزوده، به اندازه‌ای که اقلا جای آن پیشکش‌های گزاف را پر کند پس از آن صنمقه واحده به کسی اجازه می‌دهد که آن مستاجر هم تبعیض وجوهات نموده و هر قدر بتواند سرکش هر یک نموده به اشخاص عدیده اجاره خواهد داد و هلم جرا (همین طور) تا به آخری که رسید او مباشر مخصوصی برای جمع‌آوری از محل، معین خواهد کرد مباشر هم فراشی را برای گرفتن از رعیت مقرر می‌دارد، رعیت بیچاره این همه تحمیلات، را متحمل می‌شود که سهل است، بایست حق مباشر و ایضا غلق فراموش را در کمال خضوع و خشوع بندگی کند (حتی یعطوا الجزیه عن یدو هم صاغرون). اینها همه در صورتی است که تعدی [تجاوز] و اجحاف [تجاوز / ستمی] مخصوصی در نظر نباشد و الا حسابش با کرام‌الکاتبین است.

خوب حالا این مالیات را که با این همه تعدیات و اضافات زاید که زیاد از آن است که گفته شده، چنانکه بر اهلش مخفی نیست از رعیت بیچاره دریافت کردند آیا آنچه مطابق صورت اصل کتابچه است و اصل مالیات محسوب می‌شود و بایست به خود دولت عاید شود باو [=به او] می‌رساند یا خیر.

اولا خود حکومت، پس از آن سایر کسانی که به ترتیب مناسبی واسطه در ایصال و جهند هر چه بتوانند خراج تراشی‌های متفرقه برای دولت بیچاره می‌کنند و از چپ و راست هر چه میسر شود از آن وجه می‌زنند و پای دولت به اسم فلان خرج محسوب می‌دارند و آنچه رانشود به هیچ وسیله در ربود به دولت عاید می‌کنند. خوب آنچه به خود دولت رسید، آیا چه خواهد شد و به چه مصرف می‌رسد. [یکی از قانون‌ها که در دولت استبدادیه مسلم و معلوم است، آن است که مالیات مال دیوان و حق شخصی پادشاه است قبض و بسطش بدست او است و هر گونه تصرفی که شہوتش اقتضا کند و خاطر خواه او باشد در او خواهد کرد]. [پس اگر بالفرض گربه‌ای مورد محبت شاهی شد و مثلا اسم او را ببری خان گذارد و مصرف‌های گزاف خرج تجملات او کرد، یا نظر مرحمتش به یک طفل یهودی مثلا تعلق گرفت و پی‌درپی عطا‌های گزاف در حق او منظور داشت که آل بر مک و سایر مسرفین عالم هرگز در این جور موارد این گونه عطاها نکرده باشند، کسی را با او حق جواب و سوال و چون و چرا نیست.

و بالجمه تجملات شخصی هر چه باشد و هر قدر بشود و شہوات شخص سلطنت هر چه باشد و هر قدر بشود و شہوات شخص پادشاه در هر جهت هر چه اقتضا کند بدون استثنا بایست از دخل مملکت که از رعیت فقیر بیچاره حاصل می‌شود فراهم شود، چه اینکه دخل مملکت به سایر مخارج لازمه دولت که در حفظ مملکت و آسایش رعیت دخیل است وفا بکند یا نکند.

دوم [دومین وظیفه دولت] - تحصیل قوه دفاعیه به تشکیل عساکر معلمه و اعداد آلات و ادوات

حربیه [جنگی] به حسب آنچه زمان اقتضا کند، آنچه در این ادوار استبداد نوعاً مشهود شد، آن است که اموالی که به اسم تدارک داده می‌شود و پای دولت بیچاره محسوب می‌گردد مصارف آن به قدر امکان مقاصد شخصیه و خیالات نفسانیه رؤسای این کار باشد و مقدار جزئی از آنرا از ترس آنکه مبادا در مورد امتحان بالممره رسوا شوند، لایذ به این مصرف می‌رسانند، مثلاً در اواخر دولت ناصرالدین شاه که نظم کارها از سنوات بعد به مراتب بهتر بود و اقلاً حفظ صورتی می‌شد، خیلی اوقات در عوض یک فوج [هنگ / قسمتی از ارتش] سرباز زیاده از دوست سیصد [نفر] در محل حاضر نمی‌کردند و آن هم نوعاً گرسنه و برهنه که برای تحصیل قوت [غذا] بایست بدزدی - به دزدی] یا فعلگی [کارگری روز مزد] و حمالی و غیره مشغول باشند و داد و دادرسی برای آنها نبود که پرسد موجب اینها کجا می‌رود و کی می‌خورد و نه این بود که مطلب مجهول باشد بلکه همه می‌دیدند و می‌دانستند، لکن چون هر کس به فکر مصالح شخصیه خود بود و شغلی که داشت به خیالی که مناسب آن شغل است آرایش داشت، از این جهت کسی مزاحم رقیقش نمیشد. [.] شاه بیچاره هم که سرگرم عیش و نوش خود بود، رفقاری درباری هم که هر روز به سلام حاضر می‌شدند، چونکه کمال ملاحظه از بستگان همدیگر داشتند.

همه امور را به نظر شاه منظم و منسق [مرتب] جلوه می‌دادند، آن [ناصرالدین شاه] هم به قول آنها اکتفا می‌کرد. در این بین هر گاه سربازهای بدبخت به ستوه می‌آمدند و از همه جا مأیوس شده جلوی کالسکه قبله عالم [لقب ناصرالدین شاه] را گرفته و از سوز دل فریاد می‌کشیدند که شاید قریع سمع [گوش] اعلی حضرت شده بداد [= به داد] آنها برسد. دزدهای اطراف ذهن شاه را مشوب [آغشته / آلوده] می‌کردند که غرض اینها [سربازان] طغیان و سرکشی است. [.] این بود که در عوض اینکه به عرض آنها برسد مورد غضب شاهی واقع شده، نشانه توپ می‌شدند [به توپ بسته شده و کشته شدند]، یا به نحو دیگه آنها را به معرض مؤاخذه می‌برند، این مجملی است که از حال پر ملال استعداد قشون مملکت استبدادیه ما.

و اما قورخانه [اسلحه خانه] دولتی که اعداد آلات و ادوات دفاعیه به عهده او است از قرار مذکور در اوائل دولت ناصرالدین شاه صد هزار تومان که نصف موجب اداره انیس الدوله [همسر محبوب ناصرالدین شاه] باشد، برای مصارف آن مقرر بود، بعد از چندی سپه سالار آن دوره که یکی از معاریف انباء سلطنت است به موجبی از موجبات بیست هزار تومان از آنرا پیش کش قبله عالم می‌کند، خورده خورده پیش کشی بالا گرفت و هر سالی به یک موجبی بر آن افزوده شد این اواخر به مبلغ هشتاد هزار تومان رسید. آقای سپه سالار هر ساله از بابت وجه مصارف قورخانه قبض رسید صد هزار تومان خدمت کار گزاران [= کار گزاران] دولت بندگی می‌کرد و مبلغ هجده هزار تومان از آنرا دریافت می‌داشت بقیه را پیش کش محسوب می‌نمود. [.] به این معنی که خود او از جیب خود

به همان مقدار بایست مصرف کند، لکن کی باور می‌کند، البته از هجده هزار تومان مأخوذی هم لابد مبلغی حیف و میل می‌شده لکن جای تعجب نیست. [چرا که آن قدر سرباز دولتی که مذکور شده زیاده بر این قورخانه لازم ندارد.

ولی این همه حرف‌ها متعلق بدو [= به دو] دوره قبل است و اما بعد از این، پس بایست به همین حرف اکتفا کرد و گفت که صدر حمت به آن دوره باد و این مثال معروف را بایست فراموش نکرد که (هر سال می‌گوئیم خوشا پار سال).

سیم [سومین وظیفه دولت] - دفع شر اشرار داخله و امنیت طرق [راه‌ها] و شوارع [جاده‌ها] از قطاع الطريق [راهزنان] و غیره آنچه در این ادوار دولت استبدادیه مملکت ما مشاهده شده و می‌شود، نوع کسانی که متصدی شغلی اشغال دولتند، شغل خود را مقدمه تحصیل مقصود و مصیده مداخل خود قرار می‌دهند، نه اینکه غرض آنها در سوزی در حق نوع و دادرسی خلق و دفاع شری از آنها باشد. این است که ماده شری هر گاه در بلدی تکوین شود، بساهست که در عوض اینکه از روی راستی در مقام دفع او برآیند او را دستاویز مداخل [درآمدها] خود قرار می‌دهند و هر طور که به حال آنها اصرف و انفع باشد در او مداخله می‌کنند؛ [چه به حال مردم بیچاره مفید باشد یا مضر و بسیار می‌شود که بعضی از اشرار بلد را که وجود آنها برای دخل حکومت مفید است پهلو می‌دهند و حمایت می‌کنند ولو که در این بین هزار ضعیف بیچاره از بین برود. و همچنین است حال در دزدهای بیابانی و قاطع طرق و شوارع که هر گاه مضر [ضرر داشتن] به جهات شخصیه آنها باشد. از روی دلسوزی در مقام دفع آنها نخواهند بود!!] مگر در موردی که فتنه بالا بگیرد و گوش عالم را کر کند که از روی لابدی بعد از خرابی بصره و خسارات کثیره که بر مردم وارد شده، شاید در صدد مقداری از علاج برآیند و اگر حکایاتی که در این باب در ظرف این عمر قلیل که تقریباً بین پنجاه و شصت [سال] است مشهود شده و یا از مردمان راست گو شنیده شده، در کتاب مجموع آنها نوشته شود، یکی از غرائب تواریخ به شمار آید و به سباهست بعضی از قصص آنرا، مردمان بی‌خبر باور نکنند و جزء افسان‌های [= افسانه‌های] رموز حمزه و حسین کرد [شبستری] بگیرد.

چهارم [وظیفه چهارم دولت] - قطع مواد معاندات و دفاع خصومات واقعه ما بین مردم عموم رعیت که مداخل بزرگی است برای حکومت در دوره استبدادیه و طریق تجارت عظمی است برای عموم فراشها و مخصوصاً آقای فراش باشی، بلکه مطلق اجزای حکومت و بر احدی مخفی نیست که نامسلمانها در دوره استبدادیه بدین [= به دین] وسیله به مسلمانها چه چوبها که نمی‌زنند و چه غلق‌ها که نمی‌گیرند و چه چپاولها که نمی‌کنند.

و میزان کلی در قانون حکومت استبدادیه برای تمیز محقق از مبطل، آن است که هر یک از متنازعین که به عرض و اشتکا [شکایت کردن] سبقت نمود، البته او مظلوم و دیگری مقصر است

و فراش غضب او را به کمال شدت در دیوان معدلت [دادگری] حاضر خواهد کرد به ضرب و شتم و هر چه مناسب مقام باشد احقاق حق مظلوم از او خواهد شد و حکومت و اجزای به حق الضرب و الشتم خود خواهند رسید و اگر مقصر از سطوت و صولت فراش باشی و اجزاء فراش خانه و یا خود حکومت، خود را گم نکند و زیانش یارائی داشته باشد که عرض کند حرف من شرعی است، ارجاع به مرافعه کنی و نشود به غضب و اشتام او را از پیش در کرد و عمل را به زودی صورت داد و باسم حق العمل هر چه فراهم شود و در ربود [.] در این صورت به مرافعه ارجاع می شود تا ممکن شود، بایست در محضر صورت علانی باشد که در باطن دست نشانده خود حکومت است و ملاحظه میل او را نوعاً از دست نمی دهد شریک دزد و رفیق قافله است. پس از تعیین محل مرافعه بایست هر روزه فراش مخصوصی که مامور این کار می شود مترافعین را در محضر شرع مخصوص حاضر کند، چائی صبح و عصر و نهار آن روز بلکه شام شب هم استیفا کند تا آنکه امر آنها در آن محکمه عدلیه فیصل داده شود، پس از آن، فراش مذکور آنها را به محضر حکومت اعاده می دهد تا حکم شرعی که در حق آنها صادر شده به نظر او رسیده، انفاذ [نابود کردن] به پایان رسیدن [نماید و حق الحکومه خود و اجزاء را به قدر مقدور دریافت کند .

و چه بسا مواد تخاصم است که در سال های دراز امتداد یافته و به تجدید هر حکومتی هر ساله تازه می شود و طرفین به تظلم [دادخواهی] در آن محضر حاضر می شوند و نتیجه آن غیر از دخل [درآمد] کلی که برای حکومت و اجزای او حاصل می شود چیز دیگر نیست تا سال دیگر که نو شود و حکومت نو برسد، روزی نومی رسد .

پنجم [وظیفه پنجم دولت] - امور عامه و منافع کلیه که در مملکت دائر است و موقع حاجت عموم خلق است که بایست در تخت میزان صحیح مخصوصی باشد که باعث هرج و مرج نگردد و شعب و شؤون این امر متعدد و مختلف است و هر یکی در تخت ریاست مخصوصی واقع است :

الف - تربیت های علمیه و انتشار جرائد ادیبیه و سیاسیه و نشر کتب (دینیه و غیر آن از علومی که برای دین و دنیای خلق مفید باشد و هیچ جهت مورث [به ارث گذرانده] مضرتی [ضرر . زیان] نشود .

ب - اوقاف عامه که به عناوین مختلفه در بلاد وقف شده که اگر در تحت نظارت امین مخصوصی باشد در چنگال گرگان [= گرگ های] آدم خوار نیافتد .

ج - تجارات کلیه و اکتسابات عامه که بایست هر کس هر جور مداخله نکند که موجب فساد حال رعیت شود، مثل اینکه خارجه در آن دخیل شود به نحوی که تدریجاً ثروت مملکت را بر بایند ؛ [چنانکه نتیجه امتیازاتی که به خارجه داده شده و می شود همین است .

حالا باید دید که این دولت استبدادیه ما بچه [= به چه] نحو در مقام حفظ این امور است هر کس

که فی الجمله از حال این مملکت خراب آگاه است می داند که مبنای نوع مباشرین اشغال دولت استبدادیه آن در این ادوار بر خودخواهی و خودغرضی و ملاحظه اغراض شخصیه است و چیزی که در بین نیست ملاحظه نوع مسلمین و دل سوزی در حق آنها است و لازمه این مطلب غیر از این نباشد که امور مذکوره را مفتاح مداخل خود قرار دهند ولو که منجر به خرابی مملکت شود، ملت بیچاره هم چونکه در تحت رقیب [بندگی] و سارت دولت استبداد است اصلاح حق جواب و سوال و نفی و اثبات ندارد.

ششم [وظیفه ششم دولت از دید روزنامه الغری] - حفظ شعور مملکت از تعدیات اجانب و حملات آنها و معلوم است که این کار قشون منظم به طرز جدید لازم دارد، آلات دفاعیه که مناسب زمان است می خواهد، پول نقد و خزانه موجود بایست باشد و در این دولت استبداد ما که حال قانون و قورخانه معلوم شد مالیات هم که مایه و ماده خزانه است زیاده از تشهیات [خواسته های] شاه و وزیر و اجزای سلطنت نیست [. بلکه دائره شهوات آنها به حدی توسعه پیدا کرده که دخل ایران وفای به آن نمی کند و از این جهت در زمان کمی دولت هفتاد کرور [۳۵ میلیون] مقروض خارجه شد بی آنکه برای او مصرف فوق العاده اتفاق افتاده باشد]. [با این حال چگونه قوه حفظ ثغور [حد و مرز] برای او باقی ماند، حفظ که سهل است، بایست هر نقطه از نقاط سرحدی که خاطر خواه یکی از دول [دولت ها] مجاور شد به او به زودی واگذار کند که مبادا غضبناک شود و طمع زیاده کند چنانکه کثیری از سرحدات ایران همین طورها از دست رفت .

هفتم [وظیفه هفتم دولت] - حفظ رعایای مملکت که در دول اجانب مقیمند و این مطلب در وقتی صورت پذیر شود که اداره وزارت خارجه منظم باشد و همه شعب و شؤن آن در تحت قاعده منضبطه و حد صحیح درآید، سفرای منصوب از قبیل دولت و کذائوبی که از جانب آنها به اطراف فرستاده می شود هر یک به فراخور حال خود مواجب معلومی داشته باشد که از لاعلاجی برای مخارج یومیه [روزانه] طمع بیجا به مال رعایا نکنند، سلوک آنها با رعایایی که برای حراست آنها منصوب بند در تحت میزان درآید، حقوق رعایا در آن ممالکی که مقیمند . «